

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
اخبار داخلی - شماره ۱۱ - دوره ۵ هفتم
بهمن ماه ۱۳۵۳



به پیشواز روز جهانی کتاب کودک!

(۱۴ فروردین ۵۴)

گزارشی از روستا

مدت ۲۱ روز جهت بررسی آثار هنری کودکان روستا سفری به استان فارس صورت گرفت که گزارشی آن به شرح زیر است:

قبل از سرپیمز باید از علاقه کودکان مدرسه‌های عشایری به کتاب و برخورد گرم و صمیمانه آنها با مراجعین کانون یاد کنم که سخت چشمگیر و صمیمانه بود و این زیاد امیدوار کننده بود برای کار بیشتر با آنها و انتظار موفقیت بیشتر در این خدمت فرهنگی که کانون عهده‌دار آن است.

به دنبال قال و مقال بچه‌ها و معرفی از طرف آقایان کتابرسانها بنظر میرسد که کودکان سخت متعجب شده‌اند از اینکه کسی از طهران راه افتاده و آن همه راه را رفته تا با آنها در باره کارهایشان و چیزهایی که نوشته‌اند صحبت کند و سخت کنجکاو که چه خواهند شنید.

تعدادی از قصه‌ها که همراه بود آنجا مورد استفاده قرار گرفت و با کودکان که قصه‌ها را فرستاده بودند در مورد آنها حرف زده شد و نقایص این قصه‌ها شرح داده شد. و بعد طی یک سری گفتگو به بچه‌ها شکل بهره‌گیری از قصه‌های موجود در روستا و نیز شکل ثبت و ضبط قصه‌های فولکلوریک و تا آنجا که امکان داشت، طبق موازین علمی آموزش داده شد و نیز به آنها یادآوری شد که در ارسال قصه‌ها نکاتی به شرح زیر را رعایت کنند:

- ۱- نام اصلی قصه را بنویسند.
- ۲- نام راوی قصه و نیز نام محل سکونت و سن و سال او را بنویسند.
- ۳- نام و نشان خودشان و نام مدرسه و کلاسی را که در آن درس میخوانند.

۴- مخصوصا روی این موضوع تاکید شد که کودکان اصل قصه را بدون تصرف شخصی ارسال نمایند (بنظر می‌رسید که کودکان این اصل کلی را رعایت نمی‌کردند و قصه‌ای را که میفرستادند اغلب دست و پا شکسته و ناقص بود و این تصور می‌شود به این دلیل بود که کودک قصه‌ای را که روزی شنیده بود حالا بعد از مدتها با یاری حافظه به روی کاغذ می‌آورد و از آنها خواسته شد که اگر چنین است باز به گوینده قصه مراجعه کنند و از او بخواهند تا قصه را دوباره بگوید و آنوقت آن را بنویسند).

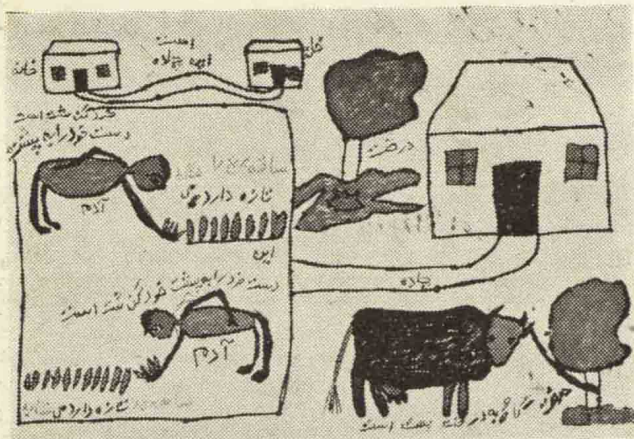
اما در مورد نویسندگی و واداشتن کودک به فعالیت

فکری چهار موضوع (انشاء گونه) در اختیار کودکان قرار داده شد به شرح زیر:

- ۱- يك روز پدرتان از صبح تا غروب چكار می‌كند؟ (در يك فصل معين).
- ۲- يك روز مادرتان از صبح تا غروب چكار می‌كند؟
- ۳- بهترین آدم ده‌شما چه کسی است و چرا خوب است؟
- ۴- زراعت ده‌شما چه چیزهایی است و چگونه بدست می‌آید؟

به کودکان پیشنهاد شد که از این چهار موضوع هر کدام را که دوست دارند انتخاب کنند و نیز به آنها یادآوری شد که منظور کانون از این عمل نه انشاء نویسی است بلکه کانون میخواهد که کودکان با دقت بیشتری مسایل را ببینند و مثلا اگر در باره کارهای يك روز مادر چیز می‌نویسند هر کار را که او می‌کند با علت انجام کار و نحوه انجام کار شرح دهند مثلا مادر چه وقت، چند بار، باچه وسیله‌ای، چگونه و برای چه از کجا آب می‌آورد و در مورد هر کار دیگر او همینطور. البته در اینجا ناگزیرم بگویم چون بیشتر با کودکان سروکار داشتیم نه با نوجوانان مجبور بودیم که در حرف زدن و در گسترده‌گی مسایل خیلی دست پائین را بگیریم. در این ماموریت به چند مدرسه راهنمایی هم گزارمان افتاد که آنجا چون بچه‌ها بزرگتر بودند و تقریبا می‌شود گفت که ما با بچه‌های دبیرستانی سروکار داشتیم توانستیم قدری دامنه گفتگو را بالا بکشیم و به سئوال و جواب در مورد نوشته، ادبیات پردازیم و از کتاب حرف بزیم و به سئوالاتی که این بچه‌ها در این موارد داشتند جواب بدهیم.

در اینجا من به این فکر افتادم که چه خوب است به این دانش آموزان که دیگر دارند در خط با سواد شدن



گردد.

و اما در مورد تئاتر:

از آنجا که در اجرای های متعدد تئاتری من با استعداد های شگرف و چشمگیر روبرو شدم (در هر مدرسه يك یا دو نمایش که بوسیله آموزگاران از متن کتابهای درسی تهیه شده بود اجرا شد)، صمیمیت و توانایی بچه ها در اجرای نقش های مربوط سخت قابل توجه بود و این سبب شد که در این مورد نیز اقداماتی صورت گیرد. از این رو نقایص کار مورد بررسی قرار گرفت، که اینها بود:

۱- نمایشنامه ها اصولا ناپخته و خام بود چه از لحاظ فرم و چه از لحاظ محتوی.

۲- کارگردانیها خیلی ابتدائی و بدون هیچگونه شناخت تئاتری صورت گرفته بود که برای بهبود هر دوی این موارد، اقداماتی به شرح زیر صورت گرفت:

۱- با آموزگاران تا آنجا که ممکن بود در مورد تئاتر (نمایشنامه نویسی، بازیگری و کارگردانی) صحبت شد (این کافی نیست و باید در این زمینه اقدام جدی تری بعمل آید).

۲- با آقای بهمن بیگی (مدیر کل آموزش عشایری) روی این زمینه صحبت شد و به ایشان پیشنهاد شد که در برنامه های آموزشی تربیت معلم برای عشایر بطور فشرده مقداری آموزش تئاتر پیش بینی شود، آقای بهمن بیگی این پیشنهاد را پذیرفتند و قرار شد بعدا در این زمینه با کانون تبادل فکری بعمل آورند تا در صورت امکان، از مقدرات کانون هم در این زمینه بهره بگیرند.

در خاتمه آنچه که بنظر می رسد باید انجام شود و حاصل تجربیات این سفر است از نظر میگذرد:

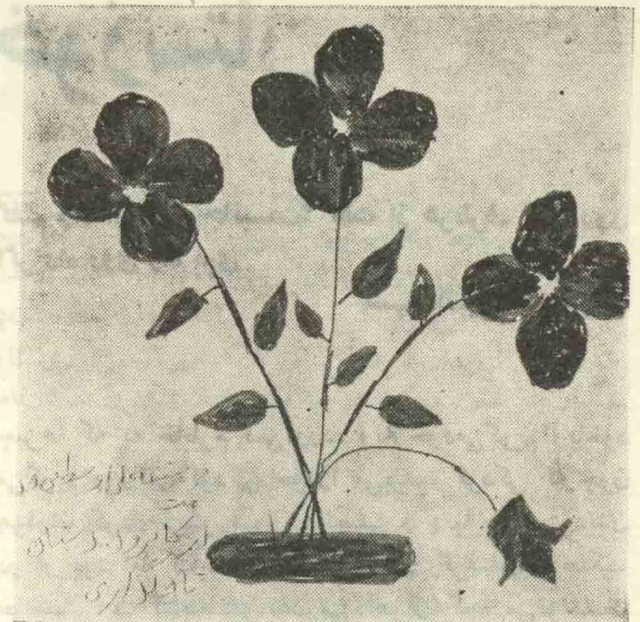
۱- ترتیبی داده شود تا آثاری که ارزنده بنظر میرسند حتما درجایی (در يك مجموعه یادریك نشریه) به چاپ برسد که این سخت انگیزاننده شوق کودکان خواهد بود.

۲- ترتیبی داده شود که اسامی تمامی کودکان که بنحوی با کانون همکاری هنری دارند در کارنامه کانون درج گردد.

۳- جوایزی (از قبیل کتاب و نوشت افزار) برای کودکانی که خوب کار می کنند در نظر گرفته شود.

۴- در تهیه و تدارک و برنامه ریزی کتابخانه های عشایری تجدید نظر کلی بعمل آید چه آنطور که بنظر می رسد اکثر کتابهای مجموعه بدون در نظر گرفتن قابلیت برای کودک انتخاب شده اند.

نصرت آقانویدی



به مفهوم کلی گام برمیدارند روش «منوگرافی» نویسی را آموزش بدهیم و از آنها بخواهیم با امکانات و شناختی که از کم و کیف روستا یا طایفه خودشان دارند منوگرافی هایی تهیه کرده و ارسال دارند، آنچه که مقدماتا در این مورد به شاگرد های مدرسه، راهنمایی آموزش داده شد بشرح زیر است:

۱- وضع جغرافیایی روستا
۲- سابقه تاریخی روستا
۳- وضع طبیعی روستا
۴- نیروی انسانی روستا
۵- وضع اقتصادی روستا (کشاورزی، دامداری، تجارت و صنعت).

۶- امکانات فرهنگی و بهداشتی
۷- جهان بینی، معتقدات مذهبی
۸- زبان و ویژگیها
۹- ابنیه و آثار تاریخی
۱۰- مسکن، شکل، کاربرد، ضرورت و مصالح
۱۱- ارتباطات (راهها، پست و.....)

از آموزگاران خواسته شد که در جمع آوری این مسایل بوسیله دانش آموزان نظارت داشته باشند تا آنها بتوانند با دقت بیشتری به ثبت آنچه که لازم است اقدام کنند و نیز به آنها اطمینان داده شد که در صورت کامل بودن و رفع نقایصی که بعدا با آنها در آن بازه صحبت خواهد شد کانون از این مونوگرافیها استفاده کرده و اگر مقرون به صرفه بود آنها را چاپ کرده و به آنها حق التالیف نیز پرداخت خواهد شد و نیز قرار شد که چند نمونه منوگرافی موجود چاپ شده خریداری و جهت مطالعه و بهره گیری در کارشان برای آنها ارسال

دیداری از خوزستان

گفتم راه از کدام جانبست؟ گفت از هر طرف که روی
اگر راه روی راه بری

شهاب‌الدین سپهرودی

چیزها که به خاطر نمی‌آورد، وبه خودمی‌گویم وباخود
می‌گویم روزگار کودکی خودرا می‌بینم، کودکی که چون
هزاران اکودک دیگر شوق دانستن و دنیا را بهتر دیدن
در او بود اما کتابخانه‌ی گرد و خاک گرفته‌ی فرهنگ
خرمشهر و کتابخانه‌ی عمومی اهواز کجا می‌توانست
به این شوق پاسخ دهد..

حالا همین توپس از چند سال که به این شهر شاد
بازمی‌گردی، دوبرادر نوجوان جالب برادران جمالپور
(اشتباه نکرده‌ام؟) ساکن محله‌ی زیتون برایت حرف
می‌زنند، تو وهم سفرانت سراپا گوشتید، حرفهایشان
آموزنده است، هشدارت می‌دهد، بیدارت می‌کند.

نمی‌توانی در تهران بنشیننی دوراز بچه‌ها و برای
بچه‌ها کارکنی، در اتاق‌های در بسته از روی کتابها
نمی‌شود بابچه‌ها بود، باید میان آنها روی، باید که
راه روی بیایی تا اینجا تابه‌قول حضرت سپهرودی راه
به جایی بری.....

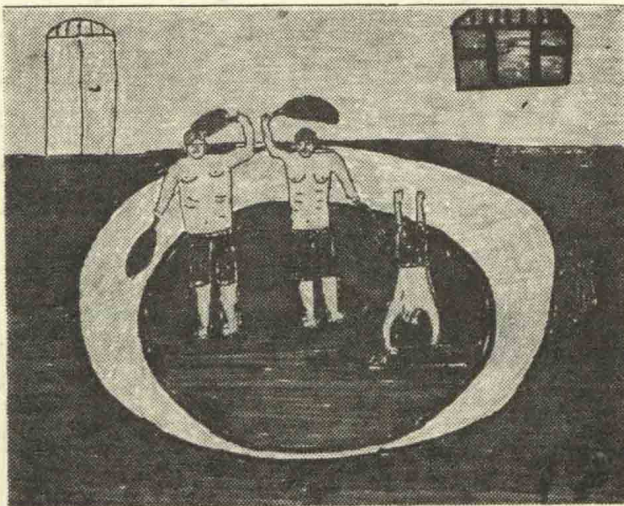
درکتابخانه‌ها روزنامه‌های دیواری می‌بینی، معرفی
کلنل علینقی‌خان وزیر همراه نوارهایی از او، معرفی
نیما، معرفی ادبیات دیگر سرزمینها، معرفی کتابها،
معرفی خانم قاضی نور نویسنده‌ی خوب بچه‌ها.

می‌نشینی درکتابخانه‌ی آبادان درکنار بچه‌ی آبادانی:

- از کجا می‌آیی؟

- از بهم‌نشیر

- خانه‌تان کجاست



برای کسیکه سالهایی دراز از عمر کوتاهش را در
خوزستان گذرانده، مشکل است از خوزستان و
خوزستانیها سخن گفتن.

اینکه این گزارش را می‌دهد سالهای خوب و پر
خاطره و پر بار زندگی را برکناره کاروز. گذرانده در
اهواز و شهر خرم‌خروشهر، شهر نخل و ماهی و مهر.
نم مرطوب هواگر می‌پر مهر مردم رابه‌جان دریافته
حرکت زندگی بخش کارون را دیده و گوی گداخته‌ی
خورشید را، حالا هم که در گوشه‌ی تهران نشسته
نیمی از دل و جان در آنجاست...

راقم این سطور دانسته است که در بچه‌های جنوب
شوری است برای دانستن و شعوری برای آگاهی؟ و
این سخن نه گزاره‌ی بیست از سرشوق بل دریافتی
است ژرف که باجان عجین شده، بدان ایمان دارم و این
باور را این سفر تایید کرد و تحکیم.

صبح سه‌شنبه یکم بهمن ماه راهی سفر شدیم ما
همسفران کم و بیش آشنا بودیم اما در سفر بیشتر
همراه شناختیم و خود را و بچه‌ها را. گروه ۸ نفری ما
اینها بودند:

خانمها: شهابی - قره‌جهداگی

آقایان: نابت - کلانتری - مفید - نفیسی و منفردزاده
مقصد آبادان بود. یک شهر آشنا و پر خاطره -
گمان نکنم که کسی به آبادان رفته باشد و بی خیال از
آن گذشته باشد و این شهر اورابه خودنکشانده باشد،
در آبادان رازی است ورمزی، دره‌های لزج وچسبنده -
چون خاکش - میلی‌ست برای ماندن و دیدن - این جو
پابندت می‌کند، گویی در هوای ائیری او، در نخلهایی
که چترشان روبه سوی خورشید است و ریشه‌شان در
زمین و چون آدم پیر و جوان، غمین و شاد، در حرکت
موجهای جاری جنوب، در جنبش و جهش ماهی‌ها
جادویی‌ست که اسیرت می‌کند که صدايت می‌زند ببین و
بمان!

حالا در راه کتابخانه هستیم، کتابدار آبادان و
خرمشهر به پیشباز ماآمده‌اند، می‌خواهم این هوا را
تنفس کنم و یاد بودها را تجدید نمایم، دوستی شیشه
ماشین را بالامی‌دهد، می‌گویم تونمیدانی این هوا چه

- لین ۱۱

- باچه می آیی

- با دوچرخه

- برای چه می آیی

- کتابخانه جای خوبی است، دوزهم می نشینیم،

نقاشی می کنیم، فیلم می سازیم - کتاب می خوانیم.

می بینی نقاشی بچه‌های اهوازی رابر کتابخانه، چشم‌لذت

می برد، شاد می شوی این نقاشی رابه عنوان یک هدیه‌ی

خوب از کتابدار می‌طلبی، آنرا به همراه می‌آوری تا به

عنوان یک سوقاتی به دوستانانت نشان دهی و درکارنامه

چاپ کنی.

باری حالا اهواز ۲ کتابخانه دارد آن سوی پل و

این سوی پل. و کارساختمان ۲ کتابخانه هم درخرمشهر

و آبادان در حال پایان است.

شهر تو، شهر کودکی تو حالا جایی دارد که سر

پناه ۱۲ هزار کودک شود. و حالا در شهر تو یک

نمایشگاه نقاشی جهانی از نقش‌ها و تصویرهای بچه‌های

دنیا برگزار می‌شود پس از تهران در آنجا. وقتی که با بلم

از آن سوی خرمشهر به این سو می‌آیی و کلانتری می‌ترسد

که غرق شود می‌بینی خانم کتابدار صدایت می‌زند:

- کاری کنید که این بلمچی کوچک به کتابخانه بی‌آید.

نگاهش می‌کنی و بروی یک بلمچی کوچک ایستاده‌ای

که کاریک مرد بزرگ را می‌کند.

می‌گویی: وولک چرا به کتابخانه نمی‌آیی؟

می‌گویند، پدرش دوستش دارد نمی‌خواهد از

خودش جدا شود کمکش هست.

می‌گویی، داداش من بیا هرچه دوست داری در

کتابخانه برایت فراهم است، قول می‌دهد که بی‌آید.

این صحنه را که دیدم بزبان به خانم کتابدار چیزی

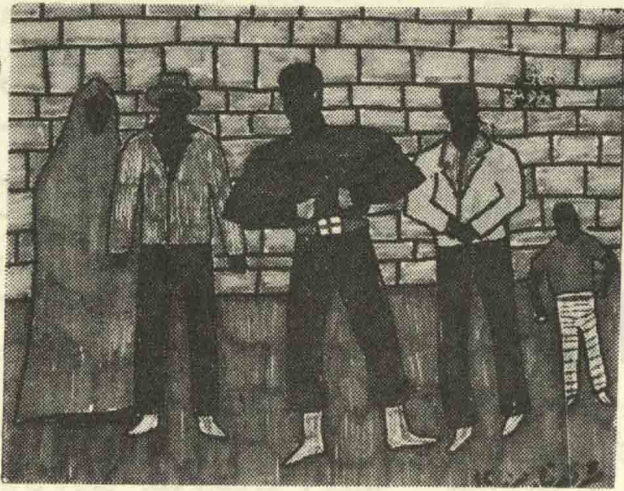
نگفتم اما درد دل آفرین گفتم به این وجدان کاروا احساس

مسئولیت، کسی برای او بخشنامه‌ی اداری صادر نکرده

است که چنین وچنان. او به کارش عشق می‌ورزد، کارش

را دوست دارد، این دوستی را تقدیس کنیم.

روز جمعه کتابداران خوزستان در خرمشهر جمع



شده‌اند، از مشکلاتشان می‌گویند حرفی ندارم که بزنم،

می‌بینم برای شنیدن حرفهای آنها و احيانا حل مشکلاتشان

به اینجا آمده‌ایم - در کتابخانه‌ی اهواز با بچه‌ها

نشسته‌ایم، روبروی آنها که حرفهایشان را بشنویم

یک نفر از نشر کتاب «بچه‌چطور به دنیا می‌آید» گله می‌کند،

حرفش را می‌شنوم. از کنار سالن یک نوجوان ۱۳ ساله

بلند می‌شود و می‌گوید شما که در تهرانید و برای

بچه‌ها کتاب می‌نویسید، فیلم می‌سازید، صفحه فراهم

می‌آورید به زمینه‌های فکری ما هم توجه کنید، یک فکر

و اندیشه‌ی غربی رابا محک شرقی و با توجه به محیط

ایرانی بسنجید تا اثر مثبت داشته باشد. حرفش تکانه

می‌دهد، به فکر فرو می‌روم اسمش رامی پرسم «ثابت»

حالا بچه‌ها دوره‌ام کرده‌اند، دلم می‌خواهد با آنها باشم

ساعتها و روزها اما باید به جای دیگر و به کتابخانه‌ی

دیگر رفت.....

شاید که عمر سفر کوتاه بود اما پرسود بود، آنها

که با بچه‌ها در کار نقاشی و فیلم و موسیقی و تئاتر و

آموزش سروکار دارند از نزدیک بچه‌ها را دیدند و

نیازهایشان را حس کردند، از نزدیک کتابداران را

دیدند، دیدند که چه شوقی به آموختن و چه شوری به

دانستن در آنهاست، دیدند که زحماتشان ثمر بخشیده

برگ و برداره... و چند تنی که با هم بودند همراه

بهتر شناختند.

در دفتر یادبود کتابخانه‌ی آبادان نوشتم:

«آبادی کتابخانه‌ی آبادان به کوشش و تلاش کتابداران

ماست همیشه آبادان بماند کتابخانه‌ی آبادان» و همه‌ی

کتابخانه‌های ما.

این گزارش را به پایان می‌برم با یاد کتابداران

خوب جنوب و کتابداران خوب همه‌جا که در کار ساختن

نسل فردای مايند، اندیشه‌شان بارورتر گامشان استوار

تر و دلشان روشن‌تر باد...

غلامرضا امامی



درست شعر بخوانیم:

برای اینکه باشیوهی درست شعر خوانی آشنا شویم، بهتر است قبلاً بدانیم «بدشعر خواندن» یعنی چه؛ چراکه بدشعر خواندن شیوهی است سخت رایج و همهی ما چنان با این شیوهی نادرست آموخته شده‌ایم که با شیردردن شده... و این راستی که مبالغه نیست: گمانم تنها زمانی که ما با طبیعت شعر آشنا شده‌ایم؛ سال‌های نخستین کودکی بوده‌است؛ آن زمانی که مادر بزرگها - و مادرها این سپارندگان میراث‌زیبای فرهنگ مردمی، برای مالالائی می‌خوانند و قصه‌هایی می‌گفتند، با برگردانهای شعری، تاقصه، به جادوی وزن‌ها و قافیه‌های ساده، دریادما بماند.

زندگی کودکانه‌ی ما با آهنگ (ریتم) همراه بود؛ و این به‌خلاف نظر پردازی‌ها مجرد روان‌شناسانه و زیبایی‌شناسانه صرفاً به خاطر «دفع انرژی زاید بدن» و فعالیت بدون غایت سودمندی! نبوده‌است - ما با قصه‌ها، ترانه‌ها، مثل‌ها، و چیستانها و بازی‌ها مان که همه‌باشعر، باریتم، هماهنگ - بود؛ زندگی را تجربه کردیم. حتی مثل‌ها که کلامی موزون، اما آمیخته با اصواتی بی‌معنی است (مثل اتل‌مثل توتوله یا هاجستم و واجستم) به ما ریتم را آموخت که جوهر حرکت است و ما با این اصوات ترکیبی، زبان ورزی می‌کردیم. تا هم در سخن گفتن ماهر شویم و هم روح زبان خودمان را درک کنیم همچنین با مفاهیم پیچیده، به ساده‌ترین شکل آشنا شویم - با کار و داد و ستد... با پیشه‌ها و شیوه‌های تولید... اینجا جال تحلیل مثل‌هایی مانند دویدم و دویدم و قصه‌ی قوزه (طوطی) نیست تا شما را توجه دهیم که چگونه به یاری ریتم، و کلام ساده و شوخ و بازیگر، هدف‌های تربیتی اعمال می‌شد. این مجموعه‌ی فرهنگی بود که آدم می‌ساخت.

اگر مجال می‌بود، می‌شد به‌روشنی نشان داد که شعر چه نقشی در انتقال فرهنگ به کودکان داشته‌است و در

با گذاشتن تکیه‌های مصنوعی، به کلمه طنین می‌دهیم حروف صدا دار بلند آ - او - ای را عجیب کش می‌دهیم. تصور نکنید که این طرز خواندن فقط مخصوص اعضای انجمن‌های ادبی است. بیشتر اهل ادب و دوستداران شعر خیال می‌کنند که نمونه‌ی عالی شعر خوانی را می‌توان از برنامه‌ی گلپای رادیو و هفت شهر تلویزیون شنید - که مثلاً شیوه‌ی سوزناک عارفانه است!

برای اینکه تصور دقیقی از بد شعر خواندن - شعر خواندن رایج انجمن‌های ادبی، مدرسه، رادیو و تلویزیون - بدست بدهیم شما را به دیدن یکی از برنامه‌های تلویزیونی دعوت می‌کنیم تا هم چهره‌ی گوینده را ببینید و هم صدایش را بشنوید.

ترا دیدی نیست که اینگونه برنامه‌ها خواستاران بسیار دارد و مسئولان رادیو و تلویزیون نمی‌توانند ناگهان همه‌ی این خواستاران را نادیده بگیرند با اینهمه، همین خواستاری‌ها نشانه‌ی رواج بدشعر خواندن است و باید آگاهانه، قدم به قدم این روحیه را از میان برد کاری که اکنون در یکی دو برنامه‌ی تلویزیونی آغاز شده‌است.

به‌چهره فلان گوینده‌ی بهمان نگاه کنید، صورتش گویی از سنگ است، صاف و سخت، در تمام مدتی که شعر می‌خواند، چهره‌اش یک حالت دارد - خشک، رسمی، با چشم‌هایی که گویا خمار است. این یک کلیشه - یک چهره‌ی قرار دادی برای نشان دادن حالت احساساتی است. اما به لب‌هایش نگاه کنید که بازو بسته می‌شود، چطور لبها را بشدت از هم جدا می‌کند تا ما و با را - با انفجار حرف ب - ادا کند و چطور ناگهان دهان کاملاً باز شده‌اش، به شدت جمع می‌شود. گلویش از فشاری که تارهای صوتی وارد می‌آورد، لرزش کاملاً محسوس دارد. و اگر کسان دیگری هم در اتاق مشغول تماشای تلویزیون هستند، به عکس العمل آنها هم دقت کنید:

آموزش و پرورش آنها - آن زمان که مادران هنوز قدیمی بودند و حوزه‌ی آگهی تبلیغاتی مثلاً به‌جان شعر کودکانه - که بخش بزرگ از شعر مردمی (فولکلور) است - نیفتاده بود و از آن، چیزی زشت و مبتذل نپراخته بود... باری سال‌های نخستین کودکی شاید تنها مجالی بود که ما با طبیعت شعر آموخته می‌شدیم و اما دبستان، اولین ویرانگر طبیعت انسانی شعر در ما بود - وهست - نظم‌های سست، خشک و واقعا ابلهانه به کودک می‌دهند تا طوطی وار حفظ کند؛ چیزهایی که با شعرهای شاد و زنده و بازیگر سال‌های کودکی هیچ شباهتی ندارد و طوطی وار خواندن - نفهمیده‌تندتند خواندن - دفع تکلیف کردن... اینهاست که تصویری نادرست و بیزار کننده از شعر در ذهن کودک پدید می‌آورد و طوطی‌وار خواندن عادت همیشگی او می‌شود؛ و تصور نکنید که شیوه‌ی رایج مطنطن خواندن یا احساساتی خواندن شعر، طوطی‌وار نیست! وقتی عادت کردیم که بدون توجه به معنای شعر، طوطی‌وار چیزی وزن و قافیه‌دار بخوانیم، این تصور برای ما پیش می‌آید که شعر - و حتی نثر - که آنها هم طوطی‌وار خوانده می‌شود - چیز نیست سوای سخن گفتن طبیعی. وقتی بزرگتر شدیم، اگر از شعر نفرت زده نشده باشیم، در ذهن این تصور شکل می‌گیرد که شعر چیز نیست سوای حرف زدن. شعر را طوری می‌خوانیم که با سخن معمولی اشتباه نشود! کلمه‌ها را بلند و کشدار می‌خوانیم، تکیه‌های طبیعی را از روی کلمه‌ها برمی‌داریم و

هیچکس به صدای گوینده گوش نمی دهد، دقتی در چهره‌ی آنها دیده نمی شود، روزنامه می خوانند، باهم حرف می زنند و یا، اگر ساکت باشند، فقط به چهره‌ی سردفوک‌ها و لبهای پر تحرک گوینده نگاه می کنند، که سیلی از کلمات پرتین از دهان بیرون می ریزد... این کلمه‌ها که همه بطور یکنواختی پسر طنطنه و کشدار بیان می شوند - هیچ زیروبم و فرازوفرد و تأکیدی ندارند مگر لحظه‌هایی که با ناله‌هایی کشدار به نشانه‌ی سوزناک بودن همراه می شوند. اگر بخواهیم این طرز غریب شعر خوانی را - که متاسفانه‌ی برای ماعادت شده است و هیچ غرابتی ندارد - تعبیر کنیم به همان حرف اولمان می‌رسیم:

طوطی وار خواندن - گرایش خود بخودی و خشک (مکانیکی) به وزن و قافیه، بدون توجه به معنی - و چون به معنی توجهی نیست، کلمه‌ها به طرزی مصنوعی و بی ربط ادامه می‌شوند؛ هرچند گوینده معنی شعر را بداند، اما عادت به طنطنه، خود بخود او را از ادای طبیعی کلام بازمی‌دارد.

دوستانی که می‌خواهند در کتابخانه‌ها شعر خوانی کنند - یا شیوه‌ی درست خوانی را بطور ضمنی به نوجوانان بیاموزند - با مشکلی بزرگ درگیرند؛ آنها ناگزیرند که به تنهایی، و در مدت زمانی محدود، هم با عادت‌هایی که از طریق مدرسه و رادیو و تلویزیون شکل گرفته مبارزه کنند، و هم شیوه‌ی درست شعر خوانی را بیاموزند. پس باید نخست روش‌هایی برای آموختن شیوه‌های درست خوانی جستجو کرد؛ وگرنه نفی شیوه‌ی نادرست رایج مشکلی راحل نمی‌کند. شاید یاری گرفتن از مریبان تاتر، ثمربخش باشد؛ چرا که آنها با فن بیان آشنایی دارند.

منتها برداشت آنها، برداشتی قاتری است (به اصطلاح معمول و متعارف آن آنها شعرهایی را برای بیان انتخاب می‌کنند که کمابیش دارای ارزش در - اما تیک باشد. در صورتی که هدف از شعر خوانی خواندن شعر به شیوه‌ی گفتاری Spoke-words است، یعنی شعر را به سادگی، و تا آنجا که ممکن است نزدیک به زبان گفتار بیان کرد.

در این شیوه، تأکید بر بیان طبیعی است و حرکات طبیعی - همانطور که موقع حرف زدن رفتار می‌کنیم. البته مقصود ما این نیست که فی‌المثل باید شعر ناصر خسرو یا منوچهری را دقیقاً به همین شیوه خواند؛ برای شعر خوانی باید شعری را انتخاب کرد که کلامش طبیعی و لحن‌شان به لحن گفتار نزدیک باشد؛ نه شعرهایی را که بیان کلاسیک، کلمات دشوار یا فاخر و ترکیب‌های پیچیده دارند؛ و لحن کلاسیک - با جمله‌های طولانی شده از تتابع اضافات یا جمله‌هایی که ترتیب اجزایشان طوریست که تحلیل و فهم کلام برای نوجوانان دشوارست و بیانش هم به بیان ساده‌ی گفتار نزدیکی ندارد... پس شعرهای امروزی برای شعر خوانی مناسب‌تر است، اما نه همه‌ی این شعرها. از شعرای گذشتگان هم می‌توان نمونه‌های مناسبی انتخاب کرد. با این همه، یادآوری نکته‌ای لازم است که پس تفاوت میان نثر و شعر در کجاست؟ ضرورت وزن موجب می‌شود که بعضی از کلمات را بکشیم، بخصوص حرف‌های صدادار را - و اتفاقاً همین خصلت‌های شعری موجب شده است که در شعر خواندن، گرفتار مبالغه شویم. در خواندن شعر، کفایت بادرک و نگه‌داشتن وزن، شعر را به بیان طبیعی گفتاری بخوانیم و زیادی

بروزن تأکید نکنیم، در این صورت بیان طبیعی، به شعر خوانی زیبایی و قدرت تأثیر می‌بخشد.

در شعر خوانی دو مرحله‌ی مهم هست: ۱- تجزیه و تحلیل ۲- ترکیب. ۱- تجزیه و تحلیل - الف: تجزیه: شعری را که برای خواندن انتخاب کرده‌ایم، جمله به جمله جدا می‌کنیم یک جمله‌ی شعری ممکن است یک مصراع، دو مصراع (یک بیت) و حتی سه مصراع باشد. پیش از این، طولانی است و خواندن شعر دشوار. در این مرحله کسی که بر زبان مسلط است شعر را در ذهن به نثر بدل می‌کند. اما برای نوجوانان، باید شعر را روی تخته سیاه نوشت و از آنها هم خواست که شعر را جمله به جمله بنویسند. مثلاً:

«آفتاب آمد دلیل آفتاب» (مولوی)
برای اینکه در تجزیه اشتباه نشود، نخست باید فعل یا رابطه را مشخص کرد و آنرا در چنین قالبی در آخر جدول نوشت: (۱)

و بعد از آن نهاد را (فاعل یا مسندالیه) را و در میان این دو (مفعول یا مسند) را و دقت کرد که فعل ترکیبی است یا نه - پیدا کردن وابسته‌های فاعل ساده است.

ب: تحلیل - پس از اینکه قالب منثور هر جمله‌ی شعر بدست آمد. معنی کردن شعر آسانست: بجای کلمه‌های دشوارتر، کلمه‌های ساده‌تر می‌گذاریم ۲ و از نوجوانان می‌خواهیم، اول جمله‌ی ساده شده را که معنایش روشن است بخوانند و به کمک آن، جمله اصلی را معنی کنند. معنی آفتاب آمد دلیل آفتاب، بادر آوردنش به نثر، «گذاشتن» است به جای «آمد» کاملاً روشنست آفتاب دلیل آفتاب است اما برای اینکه بدانیم تکیه‌های طبیعی کلمه‌های این جمله‌های شعر در کجاست،

گزاره

فعل - رابط
آمد

مفعول - یا مسند
دلیل آفتاب

نهاد
فاعل یا مسندالیه
آفتاب

جمله را باز می‌کنیم (تحلیل) و با بیان عادی می‌گوییم:

«آفتاب (خودش) دلیل (بر وجود) آفتابست» این یک قضیه‌ی بدیهی منطقی (این همانی) است. چیزی را با خودش اثبات کردن. از لحاظ معنی، هردو آفتاب در این جمله‌ی شعری یک ارزش دارد اما از لحاظ بیان، تاکید بر «آی آفتاب» اول است (و این با اضافه کردن «خودش» در جمله، روشن می‌شود.) اما بر «آفتاب» دوم تاکید نیست - «آ» سریعتر بیان می‌شود. و تنها بر «ف» تاکید است. و «تاب» سریع بیان می‌شود.



در آوردن شعرهای ساده‌ی امروز به نثر، و ساده کردن جمله‌ی نثر شده (معنی کردن کلمه‌ها) چندان دشوار نیست، زیرا که جمله‌بندی این شعرها اغلب به زبان گفتار نزدیک است و کلمه‌ها و ترکیب‌های دشوار نیز در آن‌ها کمتر دیده می‌شود. با این همه تجزیه و تحلیل، و ترکیب این شعرها دشوارتر از شعرهای کلاسیک است، در شعر کلاسیک می‌توان بیت را یک واحد کلامی دانست، اما در شعرهای امروز، کل شعر یک پارچه است. درست مثل یک گیاه و یک جانور که یک موجود واحد زنده است (ارگانیك یا آلی).

همچنین هر بخش شعر، خود داری وحدتی است (درست مثل گلبرگ یک موجود گیاهی یا چشم یک جانور) و از این جهت در تجزیه و تحلیل باید به این وحدت جزء و کل نظر داشت:

۱- نخست باید شعر را از سر تا ته، دو سه بار خواند تا معنای کلی شعر بدست بیاید.

۲- شعر را از اول، قسمت به قسمت خواند، و هر قسمت را تشخیص داد.

۳- به تجزیه‌ی هر قسمت پرداخت. و در تحلیل، درست عکس این سه مرحله عمل کرد:

ترکیب اجزاء يك قسمت - ترکیب قسمت‌ها با هم - کل شعر.

نمونه

۱- شعر «جمعه»ی فروغ فرخزاد را می‌خوانیم: کافیسست درونمایه (تم) و موضوع اصلی شعر را بگیریم - درونمایه: ملال.

موضوع: زنی تنها در روز جمعه.

درونمایه: تنهایی، دروغ او از گذشته‌ی شاد و معصومانه‌ی کودکی و نوجوانی.

در اینجا وزن و شکل تمامی شعر را هم حس می‌کنیم.

۲- شعر سه قسمت دارد، که در چاپ هم مشخص شده:

قسمت اول وصف جمعه ملال آور است.

قسمت دوم وصف خانه‌ی و آدمی تنها.

قسمت سوم: دریغی برگزشتن زندگی به...

۳- قسمت اول و دوم، بیان وصفی ساده‌ای دارد: جمله‌ها ساختمان ساده‌ای دارد، هر جمله دارای دو بخش است، و به حالت اضافه - بخش اول يك کلمه است که در همه‌ی کلمه‌ها تکرار می‌شود. جمعه (در قسمت اول شعر) خانه (در قسمت دوم) و بخش دوم جمله‌ها هم یا يك کلمه است (مثل جمعه‌ی ساکت، جمعه‌ی متروك) یا چند کلمه به حالت اضافه جمعه‌ی غم‌انگیز (جمعه‌ی - چون کوچه‌های کهنه - چون غم‌انگیز - جمعه‌ی... (اندیشه‌های تنبل بیمار) تمام جمله‌های قسمت اول را باید به همان حالت «نیمه تمام» و در حالت تعلیق، خواند و در آخرین کلمه‌ی جمله توقف کرد - همچنین پایان قسمت دوم را.

کلمه‌ها را باید ساده، آرام با اندکی درنگ خواند، نه سریع و نه کشدار.

بیان، حالت وصفی ساده، بی-مبالغه و اندکی گرفته دارد، اما نه

سوزناک.

قسمت سوم است که «نتیجه» (ماحصل) شعر است و حالت ملال و دریغ دارد - و بیشتر دریغ: سه مصرع اول این قسمت به هم پیوسته است و باید «پیوسته بهم» خوانده شود - اما نه سریع و نه کشدار - «آه» را باید به سادگی بیان کرد - نه با ناله (حالت بیان دریغ‌آمیزست، اما نه با ناله) مصرع چهارم و پنجم تاکید جمله‌ی سوم است و با اندکی مکث. و به حالت تعلیق خوانده می‌شود.

در مقاله‌های آینده چند شعر کلاسیک و جدید را به همین شیوه تحلیل می‌کنیم. امید ما آنست که حاصل این جستجو، مجموعه‌ای تحلیلی از شعر فارسی برای نوجوانان باشد.

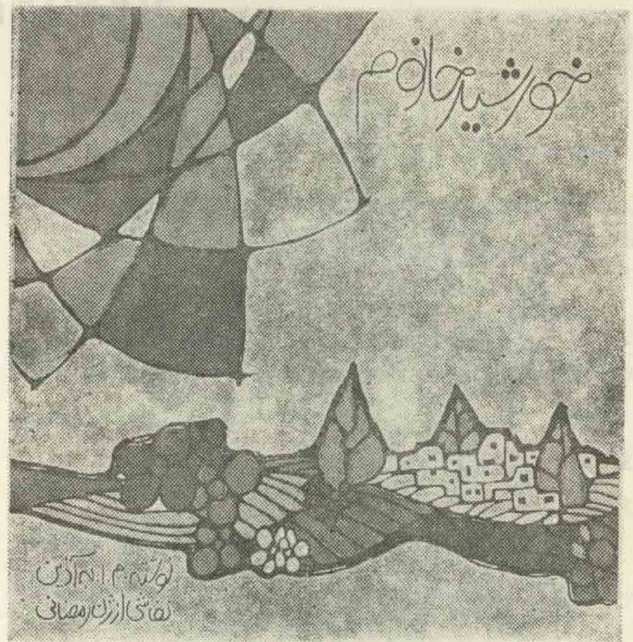
توصیه - نوجوانان را به خواندن مقاله‌ای از «جان چپاردی» با عنوان «راهی بسوی شناخت شعر» که در شماره‌ی جدید سخن (شماره اول دوره‌ی بیست و چهارم) چاپ شده تشریح کنید. یا مقاله را برای آنها بخوانید و بحث کنید.

م- آزاد

۱- برای اینکه بچه‌ها بهتر این جدول را بفهمند. مراجعه به بحث «ساختمان جمله» (ترتیب ارکان و اجزای جمله) دستور زبان درسی کارشان را ساده‌تر می‌کند. بخصوص به صورت ساده‌ی مثلاً «چه شد» (آ)

۲- این کار را قبل از جدول سازی - به نثر در آوردن - هم می‌توان کرد. بستگی دارد به درجه‌ی دشواری شعر، اگر شعر دشوارتر باشد، بهتر است اول کلمه‌ها را معنی کرد (ساده کرد) و بعد در جدول آورد.

پرسی کتاب خورشید خانوم



خورشید خانوم اون بالا نشسته بود و بزمین نگاه میکرد، تاجش کار میکرد، گل بود و سبزه. همه جا زیبا بود خورشید که از گردش یکنواخت در آسمان بیکران خسته شده بود پیش خودش گفت چرا پایین نرم و اینهمه زیبایی رو از نزدیک تماشا نکنم؟ با این فکر به زمین اومد غافل از اینکه همه زمین زیبایی نیست و زشتیهای زیادی هم روی اون وجود داره، مثل چاهی که برای بلعیدن خورشید خانوم دهان گشوده بود!

پیرزنی برای باخبر شدن از ماجرا توی باغ دوید تا سرچاهی که خورشید خانوم ته اون بود رسید. خورشید داشت بحال خودش گریه میکرد که چرا فریب ظاهر زیبای زمینو خورده و برای تامل جای راحت خودشو رها کرده و پایین اومده؟ شاید هم فکر میکرد دیگه هیچوقت نمیتونه از این چاه بیرون بیاد! ولی وقتی چشمش به پیرزن افتاد خندید. خنده اش از روی شادی بود چون یکنفر پیدا شده بود که اونو نجات بده!

شاید هم از روی تمسخر میخندید چرا که پیرزن ناتوانی برای نجات عالم افروز قد علم میکرد! پیرزن اول میخواست پسرش خورشید و برای همه بیرون بیاره و بذاره اون بالا جای خودش تا بازم مثل همیشه چراغ دنیا باشه.. ولی از اونجائیکه بشر خودخواه است و پیرزن هم بالاخره آدم بود یه دفعه با خودش گفت. چرا خورشید مال من تنها نباشد؟

از اونطرف دختر پیرزن وقتی خورشید را گرفتار دید به او گفت میارم بالا تا چراغ دنیا مون باشی. در حالیکه با خود میگفت اونو قاب نقره میگیرم و میدارم طاقچه اطاق تا خودمو توش تماشا کنم، آخه اونم جوون بود و ممت همه دختری جوون میخواست زیبا باشد، یه زیبایی چشمگیر، زیباتر از همه! و باز خورشید خندید، شاید از ضمیر افکار اون باخبر بود!

پسر قلدر پیرزن که فکر میکرد با یه مشتش کار همه مردم ساخته به مادرش میگفت مگه خورشید اون بالا که بود چیکار می کرد حالا چهارو پنج پائین تر باشه، البته اونو از طاق اطاق آویزان میکنم تا تو براحتی قرآنتو بخوانی. در صورتیکه در باطن باین کار راضی نبود و فکر میکرد حالا که خورشید به این راحتی در اختیارش قرار گرفته و اونو از چاه بیرون بیاره چرا بخاطر یه پیرزن تو اطاق زندونش کنه و خودش از اون استفاده نبرده؟ چرا اونو سر علم خودش نکنه تا پهلون خورشید علم باشه و همه از حساب ببرن؟

بهر حال بفکر خودش بود و میخواست حس خودخواهی خودشو ارضاکنه، دیگه نه پسر بفکر مادر بود و نه دختر و نه هیچکدوم فکر بقیه مردم میکردن که بدون نور خورشید چیکار میتونن بکنن و نه اصلا در فکر خود خورشید خانوم بیچاره بودن که سرش کچل یا زبونش سوراخ میشه و شاید از زیبائیش کاسته بشه! فقط میخواستن اونو بدست بیارن و هر کدوم اونو برای خودشون میخواستن بدون اینکه مردم بفهمن. اما حالا پای بقیه مردم میون اومد سه تا همکاری میکردن تا خورشیدو مخفی نگاه دارن. غافل از اینکه خورشید مخفی نمی ماند. خورشید حقیقتی است که از نورش همه دنیا استفاده میکنن وای اگر روزی این نور در دسترس مردم قرار بگیره.

دیگه خورشید در دسترس اون نبود و راهی به بیرون پیدا کرده و به جای همیشگی خودش رفته بود و حالا اونو همانطوریکه رسم همه آدمهاست که وقتی اتفاقی میفته هیچکس حاضر نیست خودشو مقصر بدونه هر کدوم تقصیر و بگردن دیگری مینداخت و بهمدیگه سرکوفت میزدند که باعث شده خورشید از دسترسشان بیرون بره!

خورشید خانوم با طرحی زیبا، فکری وسیع و انشایی کودکانه نوشته شده و در ضمن داستان پندآمیز است. به آذین در این داستان، غرور و نیرنگ، خوبی و بدی، روشنائی و تاریکی را باهم در آمیخته و داستانی جالب برای همه بوجود آورده که زبان عامیانه اش برای بچه ها بسیار شیرین است و نقاشیهای زیبای رضایی بر لطف آن می افزاید.

نوشته فریور صدیقی

کتابدار کتابخانه کودک شهرضا

نمایشگاه بین‌المللی نقاشی کودکان

در آبادان و اهواز

می‌کردند.

هر کشور با ویژگی‌های خاص خود بوسیله همین نقاشیها که پیرداخته دست کودکان تاسن چهارده ساله بود به شناسائی محیط خود پرداخته بود. نقاشی بچه‌های چکسلواکی از تکنیک‌های زیبا و با فکر لطیف کودکانه با بچه‌های آبادان رابطه ایجاد کرده بود.

کارهای بچه‌های اسپانیا معرفی خوبی از سنت‌های دیرینه اسپانیا را در اختیار بچه‌ها می‌گذاشت و کارهای بچه‌های خودمان نیز با شناساندن محیطشان بود. کار بچه‌های گیلان سبز بود و پراز جنگل و کار بچه‌های جنوب پربود از رنگهای زنده و نمایشگر گرمی جنوب.

نمایشگاه مدت یک هفته هر روز پذیرای تعداد زیادی از بازدیدکنندگان بود پس از یک هفته نقاشی‌ها به اهواز انتقال داده شد استقبال بچه‌های اهواز نیز به گونه بچه‌های آبادان گرم و صمیمانه بود. در طی برگزاری نمایشگاه در حاشیه کارها سؤالات زیادی مطرح میشد که برای من و همکارم آقای محمد علی بنی اسدی که در این مأموریت بامن همکاری داشت دلگرم کننده بود. یکروز بچه‌های خرمشهر را آقای حسین فیضی پور مربی نقاشی آن شهر به آبادان آورد تا نمایشگاه را ببینند. همکاری صمیمانه کتابداران خوب کتابخانه آبادان و اهواز سپاسگزاریم.

محمد علی درخشانی - مربی نقاشی



پس از تشکیل نمایشگاه بین‌المللی در تهران، تشکیل این نمایشگاه در کتابخانه‌های آبادان و اهواز نتایج خوب و درخشانی در برداشت. در ذهن خود کودکان آبادانی را مجسم می‌کردم که نقاشی خود را در دست دارد و به تماشای کار بچه‌های چکسلواکی ایستاده است و با صمیمیت بسوی نقاشی‌ها خیره شده است این شوق ما را در تشکیل این نمایشگاه تشویق می‌کرد بهر حال روزشش بهمن نمایشگاه را بر پا کردیم.

نمایشگاه در برگیرنده ۱۴۸ نقاشی از نقاشان کوچک کشورهای چکسلواکی - ایتالیا - اسپانیا - پاکستان - افغانستان - نیجریه - ایران بود که بوسیله آقای بابک مستوفی فرماندار آبادان و گروه کثیری از شخصیت‌های محلی و با شرکت اعضای کتابخانه گشایش یافت. برای جلب توجه بچه‌های آبادان به این نمایشگاه پوستره‌های ویژه‌ای تهیه کرده بودیم که در شهر پخش شد جالب آنکه بچه‌ها با اولیای خود به دیدن نمایشگاه می‌آمدند و برای آنها دیدن نمایشگاه جالب بود.

تلویزیون آبادان مصاحبه‌ای ترتیب داد که اینهم کوششی بود در بیشتر شناساندن نمایشگاه و کارهایش. مطبوعات محلی هم در نشریه‌های خود خبر گشایش این نمایشگاه را منعکس کردند. بچه‌ها همراه معلمانشان کلاس به کلاس و گروه به گروه از نمایشگاه بازدید

از مجموعه‌ی « راهنمایی برای آموزش هنرهای تجسمی »

سرامیک

★ گل رس

★ طرز تهیه گل رس

★ ساختن ظروف سرامیک با انگشتان دست

★ ساختن مجسمه‌های کوچک حیوانات

★ ساختن ظروف سرامیک با استفاده از حلقه‌های گلی

گل رس

کار با خاک رس که معمولاً «سرامیک» نامیده می‌شود از قدیمی‌ترین اشکال صنایع دستی می‌باشد و تا جایی که اطلاعات ما اجازه می‌دهد تاریخ این هنر به قدمت تاریخ بشریت می‌رسد.

سرامیک به خاطر دوام و بعلت داشتن امکانات فراوان و نیز سادگی شکل گرفتن و همچنین بواسطه کاربرد فراوان آن در زندگی، هنر دلپذیری است. در نتیجه تحقیقات باستان‌شناسی بوسیله این نوع خاص از هنرهای دستی هویت بسیاری از فرهنگ‌های دست نخورده کهن برای ما آشکار شده‌اند. امروزه آثار بسیاری از هنر سرامیک سازی مربوطه دوره‌های قدیمی و بویژه عصر برنز کشف شده‌اند.



این آثار نمایشگر هنر و فرهنگ اعصار کهن می‌باشند و ذریچه‌های تازه‌ای از فرهنگ گذشتگان را برویمان گشوده‌اند تا جایی که سرامیک می‌تواند بعنوان سمبل‌های مذهبی و سنتی در نقاط مختلف دنیا بکار گرفته شود. در کشورهای مختلف دنیا این هنر از اهمیت زیادی برخوردار است و در ایران نیز شهرهائی مانند همدان از نظر سرامیک سازی مورد توجه هستند و اکارگاههای کوزه‌گری و سرامیک سازی فراوانی در آن نقطه بکار مشغولند.

نگاهی به بسیاری از ظروف قدیمی ایران باستان ویا آجرهایی که از خرابه‌های باستانی روم و نیز گلدانهای بسیار زیبایی که از یونان قدیم بدست آمده‌اند این هنر را بهتر به ما می‌شناساند. در این قسمت چگونگی تهیه گل سرامیک تشریح خواهد شد. خاک رس معمولاً در کرانه‌های رودهای پر بار به اشکال مختلف (کلوخه‌های

به کوشش مرکز نقاشی کانون توسط رضا گوهرزاد نخستین تجربه در زمینه مجسمه‌های گلی در شهر قم که سابقه‌ی طولانی در این رشته هنری دارد، شکل گرفت. در مراسم گشایش کتابخانه‌ی کودک گناباد، کارهای گلی به نمایش گذاشته شد و علیاحضرت شهبانو دستور فرمودند با ایجاد کوره سرامیک سازی این کار گسترش داده شود. ماه گذشته کوره سرامیک سازی کتابخانه‌ی چهارصد دستگاه تهران کار خود را شروع کرد در نظر است در آینده‌ی نزدیکی در کتابخانه‌ی همدان و گناباد، کار ساختن کوره سرامیک سازی انجام شود.

مقاله زیر که در باره «سرامیک» آگاهی‌های سودمندی را در اختیار می‌گذارد می‌تواند مورد استفاده دوستداران این هنر سنتی واقع شود.

سپس پودر خاک رس را در دست‌های خود گرفته و از لای انگشتان به آرامی در ظرف ریخته شود. باین عمل و با بهم زدن دائمی میتوان مخلوط مناسب را تهیه کرد. باید با تکرار این کار مقادیری بیشتر از گل رس آماده سازیم. پس از طی تمام این مراحل مقدماتی باید بمدت چند روز آنرا در محیط بازی قرار داد تا برای کار مناسب شود و بتوان براحتی آنها را مورد استفاده قرار داد. قبل از شروع کار باید با خمیر گچی چند قطعه قالب گچی تهیه نمایم تا بتوان در هنگام کار از آن به عنوان خشک کن برای گرفتن آب اضافی خاک رس استفاده کرد. پس از طی تمام این مراحل باید گل آماده شده را در ظرف پلاستیکی یا نایلونی محفوظ نگاه داشت تا از خشک شدن کامل آن جلوگیری شود.

الف: ساختن ظروف سرامیک با انگشتان دست

یکی از ساده‌ترین و قدیمی‌ترین روش‌های ساختن ظروف یا مجسمه‌های گلی طریقه‌ای است که معمولاً بوسیله انگشتان دست ساخته میشود.

برای شروع کار نخست باید گلوله‌ای از گل رس فراهم سازیم. این توده خمیری چنانکه در عکس دیده میشود باید چنان در میان انگشتان دست قرار گیرد که قابل کنترل باشد. بخصوص با انگشتان شصت میتوان براحتی بر روی آن کار کرد. و از این توده ناچیز اشکال متفاوت و زیبایی آفرید و یا چیزهایی را که در زندگی روزمره به کار میرود از آن فراهم ساخت.

بعد از گذراندن مراحل اولیه میتوان بوسیله چاقو یا میخ یا سوزن، و غیره نقش‌های جالبی بر روی آنها ایجا کرد و سپس برای پخته شدن آنها را به کوره برد.



و پودر) یافت میشود. و می‌تواند مورد استفاده واقع شود.

طرز تهیه گل رس

گرچه خمیر آماده شده در بعضی از فروشگاه‌ها بفروش میرسد ولی آنهاییکه با سرامیک کاری کنند تهیه آنرا خود بعهده می‌گیرند زیرا بمراتب ارزان‌تر تمام میشود. برای تهیه خمیر گل رس باید به روش زیر عمل کرد، برای شروع اولاً باید سطل یا ظرف کهنه مناسبی تهیه کنیم، باید به این مسئله توجه داشته باشیم اگر ظرف مورد استفاده خیلی بزرگ باشد بعلت وزن زیاد خمیر حرکت دادن آن مشکل خواهد بود تجربه نشان داده است مقدار سه‌الی چهار کیلو آب می‌تواند برای ده تا دوازده کیلو پودر خاک رس مناسب باشد. نخست باید یک یا دو بند انگشت آب را در ظرف مورد نظر ریخت



ب: ساختن مجسمه‌های کوچک حیوانات

این طریقه نسبتاً در قیاس با روش قبلی مشکلتر میباشد و شروع آن بوسیله یک توده گلی همانند برنامه (الف) میباشد. چنانکه گفته شد نخست گلوله‌ای گلی فراهم میسازیم، سپس با استفاده از نمونه (مدل) حیوانات یا انسان که در ذهنمان است و یادداشت‌آوردیم، کار خود را ادامه میدهیم.

نو آموزان عزیز میتوانند شکل دلخواه خود را به وسیله این فن که البته از روش‌های دیگر کمی مشکلتر به نظر میرسد پیاده کنند.

میتوانیم نخست به اندازه مناسب خمیر را آماده کنیم یا اینکه قسمت‌های اضافی را بعداً به آن بیافزائیم. مسلماً در این بخش طراحی سازنده این آثار اهمیت خود را نشان میدهد تا جایی که تصاویر حیوانات و انسان نقش مهمتری را در پرداخت این روش به عهده میگیرند.



چنانکه بعد از تمرینات بسیار امکانات فراوان این فن آشکار میشود. نکته قابل ذکر اینکه بعضی مواقع هنگام کارکردن با خمیر ممکن است حباب‌های هوا در میان توده‌های گلی شکل ایجاد شود که برای از بین بردن آن باید تا سرحد امکان از حجیم شدن توده گلی جلوگیری کرد و آنرا سبک‌تر ساخت و برای این منظور باید به روش زیر عمل کرد:

نخست باید گلوله‌ای کاغذی یا بیضی شکل (از جنس کاغذ روزنامه یا حوله‌ای) تهیه نمائیم. سپس گل رادر اطراف آن پیچانیم بطوریکه گل بتواند این حجم را کاملاً در برگیرد، و کاغذ را بپوشاند، بایست یک یا دو روزنه دو اطراف این گلوله کروی بگیریم که موقع پخت

و حرارت دیدن در کوره قسمت‌های کاغذی آن بسوزد و از بین برود.

با این عمل مشاهده میکنیم که میتوان توده‌های تو خالی مناسبی که میتواند بجای بدن یا سرویا قسمت‌های دیگر مجسمه بکار رود ساخت و با افزودن بخش‌های اضافی مانند، پا - دم و... آنرا به شکل دلخواه درآورد. بخصوص با نوک انگشتان میتوان بهترین حالت‌ها را به آنها داد. در پایان میتوان بوسیله گل رس مایع رنگی آنرا لعاب داد. و بعد از خشک شدن کامل میتوان آنرا در کوره پخت داد.

برای اینکه این قبیل آثار از زیبایی بیشتری برخوردار باشند نباید قوه ابتکار و ذوق هنرآموزان را نادیده گرفت.

ج- ساختن ظروف گلی با استفاده از حلقه‌های گلی

این روش که به بیان آن می‌پردازیم بی‌شبهت به برنامه قبلی نیست با این تفاوت که برای شروع آن اولاً باید سطح مشمع‌ی یا نایلونی مناسبی که بعنوان زیرانداز بکار می‌رود آماده بسازیم در روی سطح می‌توان نخست بایک قطعه گل که بعنوان ته‌ظرف بکار می‌رود کار را شروع کرد. و با انگشتان دست می‌توان به آن شکل داد. با کار بیشتر و به کارگیری قوه تخیل می‌توان به زیبایی آن افزود پس از آماده شدن قسمت زیرین ظرف باید برای ساخته شدن جدار آن حلقه‌های گلی مناسبی را بروی هم سوار کرد و با انگشتان آنها را صاف و هموار کرد بطوریکه آگاهیم برای گرفتن نتیجه بهتری از کار باید به مهارت انگشتان دست افزوده زیرا چنانکه می‌دانیم تفاوت کار دو هنرمند تا حدود زیادی بستگی به مهارت انگشتان دست‌هایشان دارد.



در این راه می‌توان از کاردک‌های چوبی نیز استفاده کرد. باید بدانیم که با استفاده از کوچک و بزرگ کردن حلقه‌های گلی می‌توان شکل ظروف را تغییر داد و آنرا بصورت مورد نظر در آورد. این سادگی فرم و ابتدائی

بودن اشکال برزیبائی ظروف خواهد افزود چه بسا ظروف زیبا و فوق العاده ساده‌ی قدیمی از نظر شکل و ریخت سرشار از روح هنری می‌باشند.



توضیحات تصاویر:

۱- وجود خاک رس در نقاط مختلف باعث شده است که، مردم آن نواحی طرز بکارگیری آنرا بیاموزند. استفاده از چرخ کوزه‌گری و یا کوره مربوط به آن چیزی است که در نواحی مختلف دنیا کشف شده است. بطوری که فرهنگ‌های مختلف دنیا دارای نمونه‌هایی متشابه از چرخ‌های کوزه‌گری هستند. پیکر فوق مربوط به یک روش قدیمی کوزه‌گری در هندوستان است چنان که در تصویر فوق دیده می‌شود یک دست بعنوان نگاهدارنده ظرف و دست دوم برای کنترل و هدایت شکل ظرف در هنگام ساخته شدن به کار گرفته می‌شود.

۲- آنچه در عکس فوق دیده می‌شود از ساده‌ترین و معمولی‌ترین انواع چرخ‌های کوزه‌گری است، که دارای قدمت فراوان می‌باشد زیرا این چرخ‌های کوزه‌گری درست مانند چرخ‌هایی هستند که مردمان قدیم برای ساختن ظروف و کوزه از آنها استفاده می‌کرده‌اند، این

چرخ بوسیله پای کارگر چرخانده می‌شود، و مادام که چرخ می‌چرخد کوزه‌گر بوسیله دست‌هایش ساختن آنرا کنترل می‌کند. برآستی باهمین وسیله ساده و ارزان است که زیباترین و بهترین کوزه‌های گلی و ظروف ساخته شده‌اند. در بسیاری از شهرهای ایران بویژه کاشان و همدان نمونه‌های فراوانی از آنها بچشم می‌خورند.

در جهان صنعتی امروز کوزه‌گری هنوز از باارزش‌ترین اشکال صنایع دستی است که دارای ملاحظت و زیبایی و نیز کارکرد فراوان است. و بهمین دلیل هیچ وقت تازگی خود را از دست نداده است.

۳- گلوله گلی که برای ساختن باید بکار گرفته شود. در یکی از دست‌های هنرمند جای می‌گیرد بطوریکه او بتواند بادست دیگرش و با حرکت و تغییر دادن انگشتانش، در شکل دادن و زیباتر کردن آنچه که باید بیافریند بکوشد یقیناً اگر در این زمینه تمرین شود ظروف یا مجسمه‌های کوچک زیبایی می‌تواند ساخته شود این روش با وجود سادگی فراوان خود از تنوع زیادی برخوردار است. بدون شک ورزیدگی انگشتان دست در بهتر شدن کار موثر می‌باشد.

۴- خاک رس بعلت فراوانی و شکل پذیری خود می‌تواند برای هنرمندان باذوق وسیله مناسبی باشد. خمیری که به آسانی می‌تواند به شکل دلخواه در آید و یا دگرگونی بپذیرد. چنانکه بعد از پخت در کوره دارای استحکام و دوام زیادی خواهد بود.

شماره ۵- تصویر کوچک فوق از یک مجسمه لعاب داده شده برداشته شده است عنصری که زیباترین بخش این شکل را در برمی‌گیرد، ذوق و حالت زیبای سنگ کوچکی است که از نکات باریک هنری خوب برخوردار است و نمایان گر هنری فردی است که در آن تمرین به آفرینش آن رسیده است.

۶- پیکر شماره ۶ نمایشگر کار با حلقه‌های گلی است هر یک از حلقه‌های گلی باید بطور کامل بر روی حلقه قبلی قرار گیرد. و بوسیله انگشتان یا هر وسیله مناسب دیگری باید لبه‌های آنرا صاف کرد. از چاقو یا کاردک‌های مجسمه سازی نیز می‌توان استفاده کرد. بسیاری از کسانی که در این زمینه کار کرده‌اند با این روش خیلی ساده ظروف بسیار زیبایی بوجود آورده‌اند.

۷- سبوی سفالی که در این پیکر دیده می‌شود کار اوائل قرن نوزدهم است.

در مرحله نخستین هنرمند با استفاده از چرخ‌های کوزه‌گری آنرا ساخته است و سپس با افزودن بخش‌های اضافی مانند گوش و بینی و چشم و ابرو دائماً شکل آنرا کامل تر کرده است.

مقدمات برگزاری هفته‌ی کتاب کودک ۱۴-۲۰ فروردین ۵۴



نمونه‌ی چاپ دستی در کتابخانه مرکزی



۵- تشکیل نمایشگاهی از معرفی آثار و زندگی کسانی که برای کودکان و نوجوانان کار کرده‌اند، از هم اکنون باید مورد نظر باشد. کتابدارانی که کار معرفی شخصیت و معرفی کتاب را بعهده دارند، این وظیفه بر بقیه در صفحه ۱۷

سیزدهم فروردین برابر است با سالروز تولدهای کریستین اندرسن. نویسنده‌ای که برای بچه‌ها بسیار نوشته‌است و در بیشتر سرزمین‌ها - و شاید تمام آنها داستانهایش را بچه‌ها می‌خوانند. این روز «روز جهانی کتاب کودک» نام گرفته‌است و در سراسر جهان و حداقل در کشورهایی که به کودکان و کتاب کودکان و مسایل آنها توجهی می‌شود، این روز را گرامی می‌دارند و در ایران بجای سیزدهم، چهاردهم فروردین روز کتاب کودک است، و در کانون، در این روز و روزهای پس از آن به مدت یک هفته برنامه‌های ویژه‌ای اجرا می‌شود. تا هم گروه‌های بیشتری از کودکان و نوجوانان از این برنامه‌ها استفاده کنند و هم کتابداران فرصت بیشتری برای اجرای برنامه‌های گوناگون داشته باشند. منظور از نوشتن این یادداشت اینست که کتابداران ما زودتر از هر سال بتکاپو و تدارک برنامه‌ها بنشینند، تا خدای ناکرده غافل‌گیر نشوند. البته هر کتابخانه (هر مرکز فرهنگی) با ابتکار کتابدارانش می‌تواند برنامه‌های ویژه‌ای تدارک ببیند، که ما خوشحال می‌شویم اگر قبلا ما را در جریان ابتکارهای خود بگذارند تا اگر در مراکز دیگر هم قابل اجرا است تجربه و ابتکار آنان را در اختیار دیگران هم بگذاریم. از اینها گذشته چند کار را بعنوان برنامه‌های همسانی که تمام مراکز فرهنگی می‌توانند داشته باشند ذکر می‌کنیم و باز تکرار می‌کنیم سهم عمده‌ای در برنامه‌ها را باید به ابتکارهای کتابداران اختصاص داد که در انتظار اعلام و پیشنهاد آنها هستیم.

۱- در هر مرکز نمایشگاهی از کتابهای برگزیده‌ی کودکان تشکیل بدهید گوشه‌ای از این نمایشگاه را می‌توان به کتابهای برنده جایزه‌ی کانون اختصاص داد.
۲- فرصت خیلی خوبی است که در این هفته مدیران آموزگاران و اولیا کودکان را برای بازدید به کتابخانه‌ها دعوت کنیم، تا با کتابخانه‌ها و کارکنان و کتابداران از نزدیک آشنا بشوند.

۳- از هم‌اکنون اعضای کتابخانه‌ها می‌توانند باتمیه کارهای تزئینی، روزنامه‌های دیواری و مقاله نویسی سهمی در برگزاری هفته کتاب کودک بعهده بگیرند و به استقبال آن بروند.

مقاله‌های باارزش را در کارنامه‌ی کانون چاپ خواهیم کرد. موضوع مقاله می‌تواند بررسی زندگی و آثار کسانی باشد که در شماره ۵ به آنها اشاره کرده‌ایم.

۴- از مربیان موسیقی، نقاشی، فیلمسازی و تئاتر هم می‌توانند در تدارک برنامه‌ها کمک بگیرند.

تجلیل از مقام و آثار هنرمندان ایرانی و غیر ایرانی
دست اندرکار کارهای کودکان تدارک ببینند.

عهدشان قرار می‌گیرد.
این افراد، یعنی کسانی را که هنر و عملشان در
خدمت کودکان و نوجوانان است بصورت خلاصه و دیواری
معرفی کنید و آثارشان را (اگر اثری دارند) بنمایش
بگذارند.

بعد در طول هفته مورد نظر در بحث و گفتگوی با
اعضاء و در صورت امکان با حضور خود آنان آثار و
زندگیشان را مورد بررسی قرار دهید.

۶- با توجه به مورد بالا، دعوت از نقاشان، نویسندگان،
فیلمسازان و دیگر کسانی که بنوعی در داخل و خارج
از کانون هدفی را در ارتباط با کودکان و نوجوانان
دنبال می‌کنند و این هدف همسانی‌هایی با هدفهای کانون
دارد. بعنوان یکی از کارهای مهم کتابداران و مسئولان
کتابخانه‌ها مطرح می‌شود.

گنجاندن مقاله‌های آموزشی در جزوه‌ی بررسی
گزارش‌های کتابخانه‌های تهران، مورد توجه گروه‌کثیری
از همکاران مآقرار گرفت و وعده‌ای اظهار می‌داشتند که
چرا اگر مقاله‌ای قابل استفاده است و کتابداری تواند
برای کار در کتابخانه از آن استفاده‌ای کند استفاده از
آن محدود به کتابداران تهران بشود؟ پیشنهاد درستی
است و ما قبول کرده‌ایم.

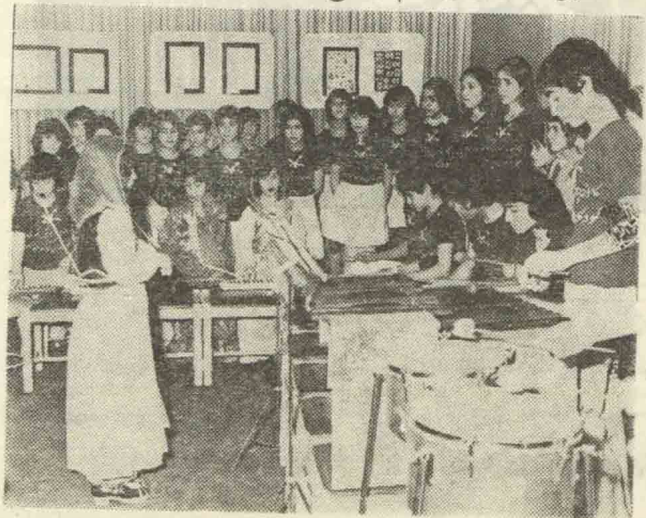
در شماره‌ی گذشته بررسی گزارش‌های کتابخانه‌های
تهران وعده داده بودیم که از آقای آزاد مقاله‌ای در مورد
شعر و شعر خوانی خواهیم داشت، که این مقاله را با
توجه به پیشنهاد همکاران کتابدار، در کارنامه گنجاندیم
که برای گروه وسیع‌تری قابل استفاده باشد. و در شماره
آینده نیز از همکارانمان در مرکز فیلمسازی کودکان
مقاله‌ای در مورد فیلم و سینما برایتان خواهیم داشت.

امیدواریم که تولد «آندرسن» نویسنده‌ی دانمارکی،
بهانه‌ی موجهی باشد که کتابداران مراکز فرهنگی تهران،
با همکاری کارکنان اداره‌ی مرکزی هفته‌ی پر بهره‌ای در

کوشش گروه‌های موسیقی کتابخانه‌های شهرستان در هفته دهمین سالگرد کانون

به مناسبت دهمین سالگرد تاسیس کانون گروه
موسیقی کتابخانه‌ها: در شهرستانهای ذیل برنامه‌هایی
اجرا کردند:
کرمانشاه:

- ۱- برنامه در سرای کودک
- ۲- برنامه در کانون کارآموزی استان
- ۳- برنامه در تالار آموزش و پرورش
- ۴- برنامه در باشگاه پرورشی استان
- ۵- برنامه در شبانه روزی خیریه فرح
- ۶- برنامه در مراسم افتتاح کتابخانه شماره ۲ کرمانشاه



گروه موسیقی کتابخانه شماره ۱ کرمانشاه

اصفهان:

برنامه‌هایی در اردوی تربیتی دانش‌آموزان-کانون کارآموزی،
کانون تربیتی شهرداری، کتابخانه همایونشهر، کاخ
جوانان و کتابخانه‌ی اصفهان. در برنامه موسیقی کتابخانه
مرکزی اصفهان استاندار و مدیر کل آموزش و پرورش
نیز دعوت داشتند. برنامه‌ها از طرف رادیو و تلویزیون
ضبط و پخش شد.

مشهد:

از طرف رادیو و تلویزیون برنامه کتابخانه مشهد
نیز ضبط و پخش شد و در مدرسه خیام نیز دوبار برنامه اجرا
گردید.

شیراز:

در مدارس شاهچراغ، دکتر محمود حسامی،
فیوضات و موسسه نابینایان، شوریده شیرازی. در
برنامه موسیقی کتابخانه‌های شیراز شهردار، فرماندار
و مدیر کل آموزش و پرورش و مدیران مدارس و فرهنگ
و هنر نیز حضور داشتند.

اهواز:

در هفته دهمین سالگرد کانون گروه موسیقی دو
کتابخانه اهواز برنامه‌هایی به شرح زیر اجرا کردند:
۱- کتابخانه شماره یک در محل کتابخانه و در
حضور استاندار خوزستان و سایر روسای ادارات.

۲- در کتابخانه شماره ۲ اهواز برنامه‌ای در محل کتابخانه و در حضور آقای استاندار و مقامات شهری
۳- اجرای برنامه در مرکز مربی کودک و دبیرستان دخترانه نمونه امید و توضیح در باره سازهای ارف و معرفی کانون و کتابخانه‌ها.

آبادان:

اجرای برنامه گروه موسیقی کتابخانه آبادان در یکی از موسسات خیریه.

شرکت اعضا موسیقی در مرکز رادیو تلویزیون نفت ملی و ضبط برنامه و اجرای آن در برنامه کودک.

آمل:

۱- کنسرت در کتابخانه باشکرت اعضای کتابخانه به اجرا گذاشته شد.

۲- در مدرسه راهنمایی گشتاسبی کنسرت داده شد که ۶۰۰ نفر از آن دیدن کردند.

۳- کنسرتی در سالن پیش‌آهنگی به مناسبت روز مادر در ۲۵ آذر گردید که اولیای اعضا و همچنین فرماندار، شهردار و رئیس آموزش و پرورش در آن برنامه حضور داشتند.

۴- برنامه دیگری در مدرسه کوروش اکبر اجرا گردید که ۲۵۰ نفر در این برنامه حضور داشتند. علاوه بر برنامه موسیقی نشریه‌هایی هم گروه موسیقی تهیه کردند که برای پیشرفت فکری و شناخت موسیقی دانان خارجی بسیار مفید بود و هم چنین آفیش‌های مربوط به کنسرت‌های موسیقی را خود گروه موسیقی تهیه و طراحی و نصب کردند. در این کنسرت‌ها حرکات ریتمیک نیز اجرا شد که بسیار مورد توجه قرار گرفت. از طرف امور تربیتی شهرستان آمل جوایزی تهیه شده که به اعضا گروه موسیقی داده خواهد شد. در خاتمه کنسرت‌ها افراد گروه موسیقی با معلمان و پدران و مادران مصاحبه نموده و نظریه آنها را راجع به کارهای خود خواستند که این نظریه‌ها نوشته شده و در نشریه موسیقی درج خواهد شد.

بابل:

۱- دو برنامه در کتابخانه کودک اجرا گردید که بطور متوسط در آن برنامه‌ها ۳۰۰ نفر حضور داشتند.

۲- برنامه موسیقی در سالن انجمن شهر نیز اجرا شد و مدعوین پس از برنامه در دفترچه مخصوص عقاید و انتقادات خود را نوشتند.

خرمشهر:

در هفته کانون گروه موسیقی کتابخانه کودک خرمشهر فعالیت‌های چشمگیری داشته است که از آن جمله است: دوروز تمرین در سالن شیر و خورشید سرخ

خرمشهر و یک روز اجرا برای روز مادر در روزهای ۲۱ - ۲۰ - ۲۵ آذر ماه ۵۳ که این برنامه در سطح شهر در حضور روسای ادارات مختلف و طبقات مختلف مردم برگزار شد. روز ۲۴ آذر در کتابخانه خرمشهر.

گروه موسیقی برنامه‌ای به مناسبت هفته کانون اجرا کرد که فرماندار و روسای ادارات و سایر مردم از آن دیدن کردند.

در روزهای سه‌شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و شنبه ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۳۰ آذر ماه نیز گروه موسیقی در مهد کودک، جزیره مینو، مدرسه مهرگان، مدرسه حافظ و مدرسه فرخی خرمشهر نیز برنامه‌هایی اجرا کردند و در تمام این مدت طرز فعالیت کتابخانه و کار گروه موسیقی با اطلاع مردم می‌رسید. از مدرسه کودکان و دانش آموزان استثنائی آبادان بازدید به عمل آمد و توسط گروه استثنائی آبادان بازدید به عمل آمد و توسط گروه موسیقی کتابخانه نیز برنامه‌ای اجرا شد و نحوه کار کتابخانه و گزارش مربوط به آن توسط سرپرست کتابخانه به اطلاع کارکنان آموزشگاه رسید. عمده بچه‌ها در حدود ۴۰ نفر بود که ۲۰ نفر سرودخوان و بقیه ساز می‌زدند.

سبزوار:

به مناسبت برگزاری جشن دهمین سالگرد کانون گروه موسیقی کتابخانه سبزوار در محل کتابخانه برنامه‌های زیر را اجرا نمود.

۱- اجرای دو قطعه کنسرت در فواصل مختلف برنامه (مستم مستم - مرغ بهار)

۲- اجرای یک دکلمه توسط یکی از نوجوانان عضو گروه (کتیبه از اخوان ثالث)

رضائیه:

فعالیت گروه موسیقی کتابخانه‌های رضائیه به مناسبت دهمین سالگرد کانون بشرح زیر است:

۱- اجرای دو برنامه در کتابخانه‌های شماره یک و دو

۲- اجرای یک برنامه در مرکز جمعیت تربیتی فرح پهلوی

۳- اجرای یک برنامه در تلویزیون رضائیه
مجله اطلاعات دختران و پسران گزارشی از کار گروه موسیقی رضائیه چاپ کرد.

شاهرود:

به مناسبت دهمین سالگرد کانون برنامه‌ای شامل موسیقی و فیلم و بحث راجع به ایجاد گروه‌های موسیقی و هدفهای آن در کتابخانه شاهرود برگزار شد.

شیدا قره‌چهداغی

کتابخانه‌های شهرستان

در دیماه ۱۳۵۳

نکته مهم در کار کتابخانه‌ها افزایش خوشحال کننده عده اعضاست. عده اعضای جدید در این کتابخانه‌ها بیشتر بوده است:

سبزوار - (۵۱۴) اراك (۵۲۲) جیرفت (۴۱۳) كتالم (۲۰۲) یزد (۵۰۶) شهرضا (۵۰۰) شماره سه اصفهان (۲۰۹) شماره دو اصفهان (۲۱۴) شماره يك اصفهان (۵۹۳) مرکزی اصفهان (۲۶۴) فسا (۴۳۰) اهواز يك (۲۲۰) آبادان (۶۲۲) سنندج (۵۶۸) مشهد (۴۶۲) نیشابور (۲۹۶) چالوس (۲۸۱) آمل (۳۰۰) تبریز (۲۰۱) قزوین (۴۷۲) رفسنجان (۳۰۰).

در این میان باید از همکاری کتابخانه شماره يك اصفهان با ۵۹۳ نفر عضو جدید و تعداد ۱۰۲۸۷ جلد کتاب برده شده در یکماه قدر دانی کرد. بدین ترتیب در دیماه بیست و يك کتابخانه شهرستان ۷۲۲۳ نفر عضو جدید داشته‌اند.

از فعالیت‌های تازه کتابخانه‌ها سخن بگوییم:

به تاریخ ۲۸ ر ۵۳ ار ۵۳ در جلسه ماهانه کتابداران منطقه اصفهان، به منظور بالا بردن کیفیت فعالیت‌های برای بهمن ماه برنامه ریزی شد و برنامه هر يك از کتابداران با تعیین تاریخ و ساعت معین شد. بر طبق این برنامه فعالیت هر يك از کتابداران بدین ترتیب خواهد بود که از هر کتابخانه یکی از خانم‌های کتابدار بعنوان مهمان ناظر نحوه معرفی و یا اجرای برنامه خواهد بود. بهترین برنامه‌ها در دیگر کتابخانه‌ها نیز اجرا خواهد شد. در اینجا بذکر سه برنامه از ۲۲ برنامه تنظیم شده می‌پردازیم.

خانم کهرنگی - معرفی قطب شمال برای تاریخ ۱۱ ر ۵۳ (ساعت ۱۲) در کتابخانه مرکزی - مهمان: خانم هاآرین، محد نصیری، گل بخش

خانم لیدا ایشو - نقد و معرفی کتاب مروارید - برای تاریخ ۱۶ ر ۵۳ (ساعت ۱۶ ر ۳۰) در کتابخانه مرکزی مهمانها اثنی عشری - عبدالله پور ملیحه طیبی.

خانم فخر السادات نوربخش معرفی اقبال لاهوری برای تاریخ ۲۴ ر ۵۳ (ساعت ۱۱ ر ۵) در کتابخانه



نشریه دنیای حیوانات - کتابخانه فومن

شماره يك.

مهمانها خانمها: دبیری - ظریفه سالک - مجید

نصیری

کتابخانه سیار شهر زاهدان

کتابخانه سیار شهر زاهدان با ۵۲ واحد کتابرسانی و ۱۸۰۳۷ عضو وابسته بیک امید است که در شهر زاهدان کلیه انجمن‌ها و مراکز علمی و آموزشی و پرورشی از آن بهره میگیرند و حساسیتی چشمگیر در این زمینه بروز می‌دهند. توسط این واحد کلیه برنامه‌های اجرائی کتابخانه‌ها در ۵۲ مرکز کتابرسانی به اجرا در می‌آید، برای مثال چند نمونه از کارها را ذکر می‌کنیم:

گرفته‌اند. این کتابخانه بنحو چشمگیری مورد توجه کودکان و نوجوانان جیرفت است. و آنطور که در بازدیدهای حضوری تماشا شده، پدیده از دحام و هجوم اعضاء برای گرفتن کتاب در این کتابخانه بنحوبارزی مشخص است. لازم است توضیح داده شود که برای اولین بار در کتابخانه‌های اکانون دیده شده که بعلت تقاضای دریافت کتاب صف‌هایی از اعضاء در برخی ساعات تشکیل میشود.

کتابخانه اراک

در این ماه ۳۶۰ نفر از کودکان در داستانسرایسی داستانهای عمونوروز، کودکی که بتها را می‌شکست، خورشید خانم، گردآفرید، ماهیگیر و دریا، گل بلور و خورشید، بستور، کلاغها، بعداز زمستان در آبادی ما، شرکت کرده‌اند. اجرای این برنامه‌ها در محیطی صمیمی انجام یافته است.

داستان عمو نوروز بصورتی آهنگین اجرا شده و در داستانسرایسی کودکی که بتها را می‌شکست قبلا یکی از اعضاء ۱۱ ساله از حضرت ابراهیم به اختصار یاد کرده است. درقصة گویی خورشید خانوم بچه‌ها نظرات جالبی ارائه دادند. برای مثال برای همه این سؤال پیش آمده بود که اگر خورشید مال آنها بود چه میکردند.

کتابخانه ماهان

کتابخانه‌ماهان توانسته عده قابل توجهی از دانش آموزان این شهر کوچک را بپذیرد. در اینجا ۱۶۱۲ نفر از کتابخانه استفاده میکنند. مطالعه کتابهای علمی در این کتابخانه چشمگیر است می‌بینیم که در برخی کتابخانه‌ها بیشترین توجه اعضاء به کتابهای افسانه و داستان است و بر کتابداران است که سهم مطالعه اعضاء از کتابهای علمی و یا تاریخی و امثال آن را فزونی بخشند.

به سبب زیبایی کارهای دیواری کتابخانه از فعالیت‌هایشان بررسی میشود. معرفی سرزمین کرمان - قطعه کوچکی از يك قالیچه کوچک نیمه‌بافته بامشته و ابزار دیگر قالیبافی و در جدار آن باکنار هم قراردادن، زیره خرما، پرتقال، روشوی، و پسته‌خام هریک از این محصولات رامجسم کرده‌اند و با عکس و نوشته به تکمیل آن پرداخته‌اند.

در پایان از همکاران کتابخانه‌ها توجه به چند نکته اساسی انتظار داریم: آمار سالانه دقیق تهیه و بموقع به قسمت مرکزی کتابخانه‌های شهرستان ارسال گردد. به بخشنامه‌هاییکه فرستاده شده بادقت عمل شود تا قبل از پایان پذیرفتن سال جاری نتایج لازم و مفید بدست آید.



معرفی چارلز دیکنز در کتابخانه قومن

داستان موشی که فیل شد برای کودکان مهد کودک لاله، داستان بابابرفی در مهد کودک بنفشه قصه‌گویی شده است.

سرزمین سیستان و بلوچستان در مرکزحرفه‌ای دختران معرفی شده و از وضعیت کنونی استان و پیشرفتهای آن، همچنین از صنایع دستی نظیر سوزن دوزی‌های بلوچی سخن رفته است.

بدین ترتیب می‌بینیم که آغاز فعالیتی تازه و پردامنه بکمک واحدهای سیار شهری تاج‌حد موثر است. بزودی کتابخانه سیار مشهد نیز آغاز بکار خواهد کرد. امیدواریم که این واحد بتواند تا حد امکان به مراکز دور از کتابخانه‌های شماره یک و شماره دو کتاب برساند.

کتابخانه مرکزی اصفهان

انتخاب بجای عنوانها برای تدارک برنامه‌هایی متنوع از مشخصات ویژه کارهای این کتابخانه است. فرسید مثقالی را بدنبال آغازدهمین سال فعالیت‌های کانون معرفی کرده‌اند و بسیار بجاست که در چنین شرائط از اکسانی این چنین، بنیکی یادشود. ابونصر فارابی را به لحاظ هزارویکصدمین سال تولد معرفی کرده‌اند.

کتابخانه جیرفت (سبزواران)

این کتابخانه در حال حاضر ۳۴۴۵ نفر عضو دارد در ماه دی اعضاء ۵۰۷۵ جلد کتاب از کتابخانه به امانت

افسانه‌ی گل لاله

نوشته: جمال الدین اکرم عضو کتابخانه سمندان

به فکر فرو رفت و باد آهسته گلبرگهایش را می‌لرزاند. گل‌لاله دیگر نسیم بهاری را حس نمی‌کرد. بانگهای غمین بادرانظار می‌کرد که هو هو کنان می‌گذشت. دلش می‌خواست جای باد بود.

يك شب وقتی گل‌لاله بارویاهای شیرینش بخواب رفت خواب دید که سوار بر پروانه‌ای بطرف آرزوهایش می‌رود. آسمان گسترده‌ی آبی و آفتاب را دید در زیر پایش بادگیرها و بامها را دید و مهمتر از همه‌ی اینها زندگی را. درختهای سروبلند و سرسبزی باغها برایش عجیب بود و تک‌توک آدمها او را به زندگی کردن تحریک می‌کردند. همه اینها چیزهایی بودند که باد برایش گفته بود. وقتی به دشت سبزی رسیدند، در زیر پاهایشان دنیایی از گل‌های رنگارنگ دیدند. گل لاله بهتتش زد پروانه او را به میان گلها برد. گل‌های دشت از اینکه پروانه برایشان از آن دور دستها دوستی آورده بود خوشحال بودند. گل‌لاله با گل‌های دشت از زندگی حرف زد و از آدمها و بامها که از باد شنیده بود.

– راستی هنوز آدمها چیزی شنیدین؟

و گل‌های دشت سری تکان می‌دادند. گل‌لاله می‌گفت.

– «نه؟... پس براتان می‌گم...»

و برایشان از دریا گفت و چیزهایی که باد باو گفته بود گل‌های دشت از تعجب سری تکان می‌دادند و هر کدامشان بدنای رویا فرو می‌رفتند.

ولی این يك حقیقت نبود. فردای آن شب که گل‌لاله از خواب بلند شد در تمام مدت به چیزهایی که در خواب دیده بود فکر می‌کرد و گل‌های دشت. زیبایی دشت و تحریک زندگی برایش معنی‌ای تازه یافته بود. شاید هم کمی حقیقی. این او را اندکی امیدوار می‌کرد. دوست داشت باز زندگی روبرو می‌شد.

وقتی باد به سراغ گل‌لاله آمد تا داستانهایی از زندگی برایش بگوید، او را غمگین تراز همیشه دید گل‌لاله وقتی خوابش رابه او گفت، از او خواست که با هم به سرزمین انسانها بروند و آنجا که زنده‌ها هستند و باد به او قول داد.

نسیم سرمست بهاری همراه با باد به سراغ گل‌لاله آمدند. باد گل‌لاله را از جایش کند و با خود به سوی دشتها و انسانها برد تا زندگی را بهتر باو بشناساند. – اینها آدمها هستند که می‌بینی – او ناسروا – او نام گل‌های وحشی – او نام... و لاله این بار دیگر زندگی را می‌دید و صورت حقیقی‌اش را. سروها چنان بلند بودند که سرش گیج می‌رفت و گل‌های وحشی آنقدر تند و پررنگ که چشمش را می‌زد هوای خنکی آور بهار مستش کرده بود. سبزی باطراوت زمین برایش جالب بود و نشاط می‌آورد. خورشید از آن دور دستها چشمش را می‌زد. پرنده‌های کوچک با تعجبی غریب گل

آن روز وقتی گل‌لاله، داستانهای بادرکه ازدشتمهای پرگل و کوهستانهای سرسبز و آدمهای رنگارنگ می‌گفتند شنید، کمی بخودش آمد. دلش گرفت، احساس کرد که دیگر نمی‌تواند اینگونه زندگی را در تنهایی گذراند. ادامه دهد با خودش گفت:

– راستی این چیزایی که بادمیگه حقیقت داره؟ عجیبه. آدما، سروا، گلا. چطور من تا حالا تونستم اینطور زندگی کنم؟

و هر روز از بادمی خواست که داستانهایی از انسانها برایش بگوید و باد قصه بادگیرها، بامها و کودکان را برای چندمین بار برایش می‌گفت و گل لاله پیش خودش به خورشید فکر می‌کرد و به نور باریکی که از سوراخ صخره بهش می‌تابید. در رویاهایش می‌دید که دارد بطرف خورشید می‌رود.

گل لاله خیلی وقتها نبود که زیر صخره روئیده بود. هوای سرمست بهار اوایل برایش خنکی آور بود. پرکهایش را در زیر نوازش نسیم می‌گذاشت و از حرکت آنها دلش غنچ می‌رفت. به اینها عادت کرده بود. وقتی کمی به اطراف خودش نگاه کرد و جز حرکت باد و بوی بهار که شاید از روی دشتی در آن دور دستها گذشته بود و زمین قهوه‌ای رنگ چیزی ندید. حس کرد خیلی تنهاست. بادر دوست داشت و فکری می‌کرد که زندگی تنها همین است و محیط زندگی نیز همین.

اما از روزیکه داستان باد را شنید هر روز پژمرده‌تر می‌شد. باد در گوشش از زندگی می‌گفت:

– فکر نکن که دنیا تنها زیر این صخره کوچولویه با این هلاله‌ی نور نه لاله‌ی عزیزم. دنیا پره از چیزای دیگه. تا حالا در باره‌ی خورشید چیزی شنیدی؟ و گل لاله سری تکان می‌داد.

– پس نشنیدی؟ گوش کن تا بهت بگم. دنیا پره از آدما، می‌دونی آدم چیه؟ آدما تمام دنیا پرن. توده‌کده‌ها، توشهرها، بالاسراین دنیا خورشید هست. خورشید که دنیای تورو و دنیای همه مونو گرم نگه می‌داره. از اون سوراخ به بیرون نیگا کن، اونوقت خورشید و می‌بینی.

گل‌لاله سرش را بلند کرد و به شیار باریک نور خورشید نگاه کرد. اما خورشید چشمش را زد. باد از زندگی به لاله می‌گفت و طبیعت، و گل لاله آخر سر بادهانی باز و نگاهی که در آن رویاهای زندگی موج می‌زد

لاله رانگه می‌کردند و آدمهای دهکده به زندگی بیشتر هیجان می‌دادند. این باردیگر بازندگی روبرو بود و تحرك و باد زیر پایش می‌غریسد و بسرعت از سرزمینها می‌گذشت آبشارها پیش خود نوید زندگی را زمزمه می‌کردند و آسمان آبی آغوش خودش را برای گل‌لاله گشوده بود. برگهای گل‌لاله کمی پژمرده بودند. ولی او حواش نبود و باد می‌رفت از روی دشتها می‌گذشت و گل‌لاله باحیرت به چیزهایی که می‌دید فکر می‌کرد. باد گل‌لاله را به سرزمین پرگلی برد. هنوز لاله این همه گل یکجا ندیده بود. طبیعت بود و پارچه یکنواخت گل. باد لاله را به میان گلها برد. گلهای دشت پرسیدند:

— «باد برامان چه آوردی؟» و باد می‌گفت:
— «دوستی تنها — از آن دور دست.»

و گل‌لاله برای گلهای دشت از آن چیزهایی که در راه دیده بود گفت و تحرك زندگی از آدمها و زیبایی-هایش می‌گفت و گل‌های دشت بسا تعجب او را می-نگریستند.

فردای آن روز که باد از میان تپه‌ی سرسبز می‌گذشت سراغ گل‌لاله را گرفت ولی از او اثری ندید و بعد در میان گلهای باطراوت، پژمرده‌ی گل‌لاله را دید که قرمزش را خاک پوشانیده بود. باد لحظه‌ای تحمل کرد و بعد از آن از فراز گلها و پروانه‌ها، تنها اندکی به دوست کوچکش گل‌لاله فکر کرد و سپس راهش را از میان آسمان کشید و بی‌باك گذشت.

هنوز آدمها بودند با همه‌ی زیباییهای مرموز زمین. تنها گل‌لاله بود که پژمرده و بدون خیال آدمها و بادگیرها نبود.

قصه‌ننه همین بسی

تا دختر را پیدا کند. درویش رفت تا به شهر خراسان رسید همه‌ی خانه‌ها را گشت تا به خانه‌ی دخترش رسید دختر فالی انداخت تا پدرش بنشیند. پدر دختر را نمی‌شناخت ولی دختر پدرش را می‌شناخت. به شعر سروان مشغول شد تا شاید پدرش او را بشناسد. شعرهای او عبارت از این است:

ننه‌ننه همین بسی
درم کردی درستی
سپه‌دادی به او رفتم
سر چشمه بخور رفتم
دو تا سوار از تراکستان
مرا بردند به هندوستان
بزرگ کردند به آسانی
شوهر دادند خراسانی
ملك محمد کتومی‌ره
جهان سلطان بخومی‌ره
آن وقت پدرش او را می‌شناسد و از او مهربانی می‌کند
او را به‌خانه خود می‌برد. کتو = مدرسه سمود = سطل آب
نویسنده رعنا میری دانش آموز کلاس سوم دبستان
دولتی عشایری باصری، عضو کتابخانه کتابخانه سیار
عشایری عرب و باصری

روزی روزگاری دختری بود که يك نامادری داشت به اسم همین بس. يك روز دختر را به سرآب رد کرد و سطل آبی را به او داد و گفت برو آب بیاور وقتی که دختر به سرآب رفت چونکه خیلی آب آورده بود سرآب به خواب عمیقی فرو رفت. و وقتی که سطل آب را دست دخترک داده بود در را روی آن دختر بسته بود همینطور که دخترک سرآب خوابیده بود دو تا سوار از تراکستان کشید. روشن شد و در خشید و هنگامیکه نور آن سر آمدند و دخترک را به هندوستان بردند. دختر را بزرگ کردند و به يك مرد خراسانی شوهر دادند. چندسال گذشت دختر دو فرزند به نام ملك محمد و جهان سلطان بدنبال آورد. ملك محمد به کتو می‌رفت و جهان سلطان هم چونکه کوچک بوده خواب می‌رفت. روزی پدرش خود را به صورت يك درویش در آورد و از شهری به شهر دیگر و از خانه‌ای به خانه دیگر رفت تا شاید دخترش را پیدا کند همینطور خانه‌ها و شهرها را می‌گشت

داستان خرگوش

در کمین بچه‌های خرگوش بود قصد حمله به لانه خرگوش را از سر می‌گیرد. در این وقت به چابکی وارد لانه شده و ۲ تا از بچه‌های خرگوش را خورده و ۳ تای آن را مجروح می‌سازد و آن یکی که سالم مانده بود برمی‌دارد و از لانه دور می‌شود در این موقع خرگوش از علف سیر می‌شود و با خیال راحت به لانه می‌گردد وقتی که وارد لانه می‌شود با حادثه غم‌انگیزی روبرو می‌شود شب برای خرگوش مثل قیر تاریک می‌شود. بسی آن شب به همین صورت

روزی بود روزگاری بود. خرگوشی در دامنه‌ی کوه بلندی زندگی می‌کرد. فصل بهار بود. گیاهان جامه سبز پوشیده بودند و گل‌های خود روسراز زمین بیرون آورده و بوی خوش آنها بر روی زمین پراکنده شده بود. خرگوش هم در لانه‌ی زیبای خود بتازگی صاحب ۶ بچه کوچک شده بود تا اینکه شب فرا رسید و خرگوش که در روز مشغول بازی با بچه‌های کوچکش بود گرسنه مانده بود و ناچار آهسته از لانه بیرون آمد و به دنبال علف چندین متر از لانه خود دور شد اتفاقاً روباهی که در آن حوالی

دخترک کبریت فروش

نوشته‌ی کریستین آندرسن

را به جلو میکشاند و نگاه بی فروغش را به روبرویش دوخته بود. تکه‌های یرف برموهای بلند و طلائی او فرو می افتاد و پیچ و خم زیبای آنرا که روی پیشانی اش ریخته بود سفید می کرد. اما او به این آرایش تحسین آمیز طبیعت در این لحظه دشوار فکر نمی کرد. از پشت شیشه پنجره ها نور چراغها به بیرون میریخت و عطر ناآشنای گاز سرخ شده در هوا پرواز میکرد. دخترک فکر کرد: «امشب، شب آخر ساله.»

در کوره راهی که ما بین دوخانه بوجود آمده بود در کنار دیوار نشست، زانوهارا به بغل گرفت تا شاید کمی گرم بشود ولی فایده ای نداشت و سرما بیشتر در وجودش رخنه میکرد. جرات نداشت به خانه برگردد زیرا از صبح تا به حال حتی یک کبریت نفروخته بود و نتوانسته بود پولی بدست آورد. پدرش او را کتک می زد و از این مهم تر خانه اشان سرد و بدون آتش بود. خانه اشان عبارت بود از یک پاره شیروانی که روی سرشان آویخته بود و با وجودیکه شکاف های آنرا باکاه و تکه پارچه گرفته بودند باد از اطراف آن زوزه می کشید.

دستهای دخترک فقیر از سرما کاملا بی حس شده بود. ناگهان فکری به خاطرش رسید: یکدانه چوب کبریت خیلی کارها می تونه بکنه باید یکی از اونها رودر بیارم و آتش بزنم. بلکه انگشتم کمی گرم بشه!

دخترک کبریتی درآورد و آنرا آتش زد - ریچ، کبریت جرقه زد و شعله کشید، شعله گرم و روشنی به فضای تاریک اطراف جان داد، مثل چراغ کوچکی بود که می توانست انگشتهای یخ زده دخترک را گرم کند. شعله کبریت مثل اینکه سحر آمیز و پراز اسرار بود. بنظرش رسید که در کنار بخاری بزرگی که مثل کوره آجرپزی داغ و پر حرارت است نشسته و دارد به گلوله های رخشان آتش و تکه های برافروخته فلزات نگاه می کند. آتش درون کوره باشادی و هیاهو شعله می کشید و سرپای او را گرم می کرد. دخترک پاهای خود را بسوی این کوره سحرآمیز دراز کرد تا آنرا هم مثل انگشتمایش، گرم کند. اما افسوس، شعله کبریت به آخر رسید و خاموش شد و بخاری بزرگ آجری ناپدید گردید. تاریکی دوباره بر همه جا بال گسترده و چوب کبریت سوخته شده در دستهای بی حس دخترک بجای ماند. کبریت تازه ای کشید. روشن شد و درخشید و هنگامیکه نور آن بر روی دیوار افتاد. پرده شفافی جلوی دخترک ظاهر شد، درون اطاق کوچکی میزی گذاشته بودند که رویش با پارچه سفیدی پوشانده بود. دورتا دورمیز بشقاب های چینی ظریفی چیده بودند و در وسط میز گازسرخ شده لذیذی نهاده بودند که از روی آن بخار مطبوعی به هوا برمی خاست. گوشه ای دیگر پراز گوجه، آلو و سیب بود. و بازهم چیزهای خوشمزه دیگر - ناگهان گازاز میان دیس



سرما بیداد می کرد. برف می بارید و آسمان روبه تاریکی می رفت. شب پایان سال بود. در چنین شب سرد و تاریکی، دخترکی فقیر و ژنده پوش مسیر خیابان پر برفی را بدون کلاه و با پای برهنه می پیمود. وقتی که از خانه بیرون می آمد کفش چوبینی بپا داشت. اما چه فایده! کفشها برایش بسیار بزرگ بودند. برای اینکه مال او نبودند و مادرش هر وقت که در خانه می ماند آنرا به دخترک میداد تا پابرهنه نباشد. حالا حتی این یک جفت کفش چوبی را هم گم کرده بود. یکبار هنگامیکه می خواست از وسط خیابان عبور کند دو تا ماشین به سرعت از کنارش گذشتند و او در حال نجات دادن خودش یکی از کفشها را گم کرد و آن لنگه دیگر را پسرکی برداشت و فرار کرد و در حال فرار مسخره اش کرد و فریاد زد: میخواهم این لنگه کفش را بجای گهواره بچه بکار ببرم. حالا دخترک، با پای برهنه در حالیکه از شدت سرما گبود شده بود در حاشیه خیابان رها می سپرد. در پیش بند کهنه اش تعدادی کبریت انباشته بود و یکی از آنها را برای عرضه کردن به مشتریان بدست گرفته بود. از صبح تا به حال حتی یکی از کبریتها فروش نرفته بود و هیچکس دهشاهی باونداده بود. گرسنه و یخ زده خود

بیرون پرید و با کارد و چنگال به روی زمین غلطید و مستقیماً بسوی دخترک فقیر جلو آمد. اما در این لحظه کبریت خاموش شد و تنها دیوار سرد و ضخیمی که دخترک بر آن تکیه داده بود برجای ماند. دخترک کبریت سوم را شعله ور کرد و بنظرش رسید که زیر درخت کاج زیبایی که برای جشن تولد مسیح آورده بودند نشسته است. درخت خیلی بزرگ تر و آراسته تر از درختی بود که او یکبار از پشت پنجره بازرگان ثروتمندی دیده و به خاطر سپرده بود. هزاران چراغ الوان بر شاخه های سبز درخت می درخشیدند و عکس های رنگارنگی مثل همانهایی که پشت ویتترین مغازه می گذارند در اطراف درخت جلوه می فروختند. دخترک دستهایش را بسوی چراغها دراز کرد. ولی باز هم کبریت به آخر رسید و خاموش شد. اما ناگهان هزاران چراغ آویخته به درخت گریسمس به پرواز در آمدند و بالا رفتند، بالا و بالا تا اینکه به ستاره تبدیل شدند. ستاره های روشن و رخشان یکی از آنها از میان ستارگان دیگر جدا شد و پائین افتاد و خط دراز درخشانی بر آسمان کشید دخترک پیش خود فکر کرد «الان يك نفر می میرد» اینرا مادر بزرگش که اکنون مرده بود، باو یاد داده بود: مادر بزرگ، برای دخترک در تمام دنیا یکتا و بی نظیر بود و همیشه چیزهای خوب یادش می داد مثلاً «به او گفته بود» هر بار، که ستاره ای پائین می افتد، روحی از بدن يك آدم به آسمان می رود.

کبریت دیگری گیراند. شعله لرزان کبریت، اطراف را روشن کرد و در پرتو آن مادر بزرگ، مهربان و صمیمی واضح و نورانی درهاله ای از نور ظاهر شد. دخترک فریاد زد مادر بزرگ! منو با خودت ببر، میدونم اگه کبریت خاموش بشه توهم مثل کوره آجرری، گاز سرخ شده و درخت زیبا و بزرگ کاج ناپدید میشی.

باشتاب، تمام کبریتها را که توی قوطی کبریت بودند آتش زد تا در پرتو آن تصویر مادر بزرگ را دوباره ببیند. تمام کبریتها با هم آتش گرفتند و اطراف را مثل روز روشن کردند. هرگز تصویر مادر بزرگ تا باین حد زیبا و بزرگ نبود. او دخترک را روی بازوانش گرفت و بسوی آسمان پرواز کرد. بالا و بالاتر رفت. به جایی که دیگر نه از سرما خبری بود و نه گرسنه ای پیدامی شد و نه کسی از آینده وحشت داشت. صبح روز بعد در حالیکه سرما شلاق می کشید. دخترکی در پناه دیوار خانه ای نشسته بود، گونه هایش سرخ و لبانش به لبخند تلخی متبسم بود. او یخ زده و در اولین بامداد سال جدید مرده بود و در دستش هنوز چوب کبریت سوخته ای بچشم می خورد.

هنگامیکه کودکان دیگر در اطاق های گرم و در آغوش مادرانشان جشن تولد مسیح را برپا میکردند نمی دانستند که دخترکی فقیر زیر برف و سرما و در حاشیه خیابان زانوهایش را بغل کرده و به اطاق سرد و بی غذای خود می اندیشد.

ترجمه ای مهدی اسفندیار فرد

داستان خرگوش

می گذرد و آن سه بچه اش هم چشم از جهان فرو می بندند. خرگوش داغ دیده فردا نالان و گریان راه درازی را در پیش می گیرد. پس از پیمودن راه دراز به دشت زیبایی می رسد که یکدسته خرگوش با هم زندگی می کردند. فوراً پیش آنها می رود و با آنها دوست می شود و سرگذشت خود را به آنها می گوید آنها بخوبی به گفتار

او گوش میدهند و سپس از شرح حال غم انگیز او خیلی ناراحت می شوند و به او تسلیت می گویند. و به قول می دهند که همیشه یارو غمخوار او باشند و با هم زندگی کنند. بلی او هم از اینکه با چنین دوستان مهربانی روبرو می شود زندگی تازه ای را آغاز می کند.

نویسنده: زیور عشقی، دانش آموز کلاس چهارم دبستان عشایری نمادی خیرآباد - عضو کتابخانه سیار روستایی ایل عمه ارس.

کارنامه

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
اخبار داخلی

شماره ۱۱ (دوره ۷ هفتم) بهمن ماه ۱۳۵۳

چاپخانه خوشه تلفن ۳۱۸۵۶۵

گزار ساز پاسارگاد تلفن ۳۹۱۷۱۸

سرکار خانم پیشگاه

در اندوهتان تسلیتیم، تسلیتیمان را بپذیرید.

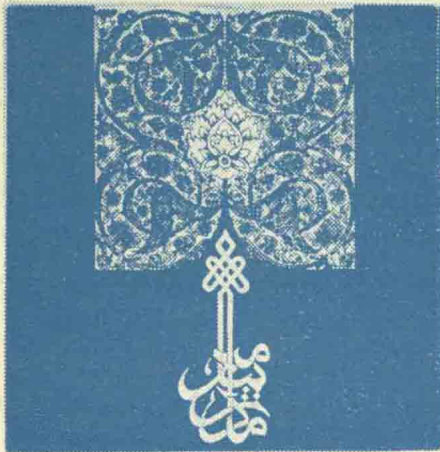
کارکنان کانون

جناب آقای دارابی

مصیت وارده را تسلیت میگوئیم.

کارکنان کانون

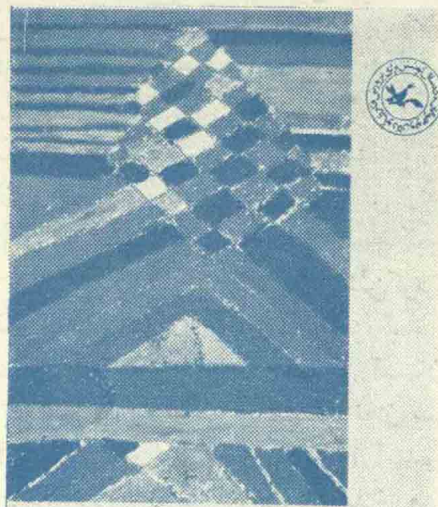
کتاب‌های تازه‌ی کانون:



مادر پیامبر
از مجموعه‌ی فرهنگ اسلامی
برگرفته شده از کتاب دکتر بنت-
الشاطی
نقش و تذهیب از علی اکبر صادقی
ترجمه‌ی - ابطحی

دکتر بنت‌الشاطی، بانوی نویسنده‌ی بزرگ عرب زبان کتابی تحقیقی و پراحساسی با نام «ام‌البنی» فراهم آورده است - این نویسنده‌ی توانا پیش از این شرح حال «زینب» را نوشته بود که به فارسی برگردانده شده و بارها به چاپ رسیده است. کتاب «مادر پیامبر» بر اساس نوشته‌ی دکتر بنت‌الشاطی منتشر شده است، در این کتاب نخست سیمای مقدس مادران پیامبران بزرگ، هاجر، مادر اسماعیل، بوکائیل مادر موسی، مریم مادر عیسی و سرانجام آمنه مادر محمد (ص) شناسانده شده است.

در این کتاب که رویدادهای تاریخی به صورت داستان بازگوشده چهره‌ی شکوهمند «آمنه» به خوبی برای کودکان و نوجوانان تشریح شده است. نقشبای زیبای علی اکبر صادقی که از سنت تذهیب اسلامی مایه گرفته به زیبایی کتاب افزوده است.

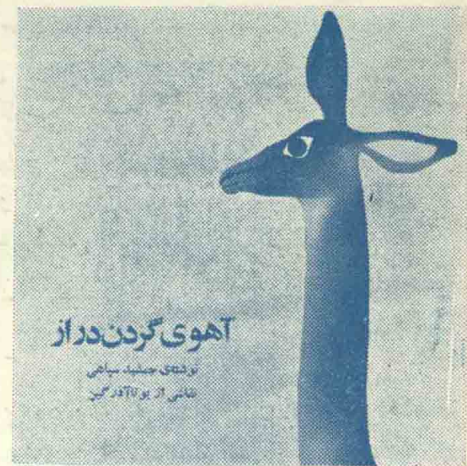


کتابخانه‌های کودکان
نوشته‌ی لیونل ر. مک‌کولین

مشکل عمده‌ی کتابداران ما آن بود که کتابی جامع درباره‌ی کتابخانه کودک در اختیار نداشتند و این مشکل را سازمان فرهنگی ملل متحد «یونسکو» حل کرد.

نویسنده‌ی کتاب پیش از این مسئول کتابخانه‌ی وست‌مینستر (انگلیس) بوده و یونسکو نگارش این کتاب را از او خواسته است. کتاب، هم به زیبایی ضروری کتابخانه‌های کودک «چیدن کتابها - محل و تجهیزات» و غیره می‌پردازد و هم به مسائل کیفی چون فعالیت‌های فرعی، انتخاب کتاب، بهتر ساختن مجموعه‌ی کتاب، کتابخانه و نوجوانان. راهنمایی‌های علمی که در کتاب آمده است می‌تواند در پیشبرد کار کتابداران، آموزشگران، مهندسان و کلیه‌ی کسانی که در کار کتاب و کتابخانه‌های کودک هستند، موثر واقع شود.

ترجمه‌ی کتاب به انجمن کتابداران ایران تقدیم شده است، نقش روی جلد نقاشی محمود دهشیری عضو کتابخانه‌ی کودک شماره ۵ تهران است و تصویرها همگی از گوشه‌های کتابداران در کتابخانه‌های کانون حکایت می‌کند.



آهوی گردن دراز
نوشته‌ی چشمید سپاهی
نقاشی از یونا آذرگین

در دشت بزرگ و سرسبزی آهوی‌های فراوانی به خوبی و خوشی زندگی می‌کنند، تا اینکه آهویی «گردن دراز» به دنیا می‌آید، این آهوی عجیب که مانند آهوی دیگر نیست «تنها» می‌ماند، هیچ گله‌ای او را نمی‌پذیرد و هرچه بزرگتر می‌شود، تنها تر می‌ماند.

اما روزگار دگرگون می‌شود، ابر نمی‌بارد، زمین خشک می‌شود، سبزه‌ها از میان می‌روند، آهوان به ابرسیاهی می‌نگرند که بالای سرشان است اما نمی‌بارد، هرچه فریاد می‌کشند صدایشان به ابر نمی‌رسد، حالا یاد آهوی گردن دراز می‌افتند و به سراغ او می‌روند، آهوی گردن دراز دعوتشان را می‌پذیرد و با گردن بلندش از ابر می‌خواهد که ببارد.

ابر، به تنهایی او می‌گریسد، «باران» حاصل گریه‌ی ابر است. آهوان که می‌فهمند چگونه آهوی گردن دراز به کارشان خورد، او را می‌پذیرند و همه با هم، زندگی خوششان را از سر می‌گیرند.